

## مروری بر تاریخ حوزه‌های علمیه، مرجعیت شیعه و فعالیت سیاسی علمای قم در گفت و گو با دکتر محمد جعفری هرندی

مرتضی رسولی پور

دکتر محمدجعفری هرندی متولد ۱۳۱۸، تحصیلات حوزوی را تا دوره خارج، با گرایش فقه و اصول در قم گذراند. در فاصله سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۵ به طور همزمان در حوزه و دانشگاه، تحصیلات خود را ادامه داد، سپس به تهران آمد و ضمن ادامه تحصیل در تهران ارتباط مستمر خود را با علما و مراجع قم حفظ کرد. وی به عنوان یک طلبه و شهروند قمی از نزدیک شاهد وقایع قم و حوزه‌های علمیه به خصوص در سالهای پرحادثه ۳۴ تا ۱۳۴۵ بوده است. آنچه در زیر می‌آید مشروح گفت و گو با اوست که در سال ۱۳۷۷ انجام شده است.

□ ضمن تشکر از شما به جهت قبول شرکت در این گفت و گو، تقاضا می‌کنم خودتان را معرفی  
بفرمایید؟

● شاید زندگی و شرح حال بنده آنقدر مهم نباشد لیکن به عنوان اینکه شاید زمانی این  
مباحث بخواهد به عنوان مستند تاریخی مطرح گردد عرض می‌کنم که محمد  
جعفری هرندی متولد ۱۳۱۸ هستم، مسقط‌الرأس بنده هرنند اصفهان بوده است.  
زمانی که چهار، پنج سال داشتم به دلیل آنکه پدرم روحانی بود و روابطی با شهر قم  
داشت به اتفاق اعضای خانواده به قم مهاجرت نمودیم.  
به همین جهت از زمان طفولیت در محیط قم و در کنار حوزه و علما بوده‌ام و  
تاکنون نیز رابطه‌ام را با علما قطع نکرده‌ام. از سال چهارم ابتدایی، مدرسه را رها کردم  
و به حوزه رفتم. در آنجا درسهای مقدماتی را که شامل ادبیات عرب، منطق و تا حدی  
هم فلسفه بود خواندم. جا دارد که یادی از اساتید حوزه بکنم مخصوصاً استاد شهید

دکتر مفتاح که بنده افتخار داشتم منظومهٔ منطق را خدمت ایشان بخوانم. تحصیلات حوزوی را تا دوره خارج، با گرایش فقه و اصول ادامه دادم. در سال ۱۳۴۲ دست حوادث ما را به دانشگاه کشاند و تا سال ۱۳۴۵ به طور همزمان هم در دانشگاه و هم در حوزه مشغول تحصیل بودم. در این سال از ذی‌طلبگی خارج شدم و به تهران آمدم و در سال ۱۳۴۶ از دانشگاه در مقطع لیسانس فارغ‌التحصیل گشتم لیکن از آن سال تاکنون، با مراجع و علماء قم در ارتباط مستمر هستم. به دو جهت ارتباط من با حوزه بسیار نزدیک بوده است، اول آنکه به عنوان یک طلبه با وقایعی که در آنجا بود یا اتفاق می‌افتاد در تماس بودم، خصوصاً سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۵ که مستمراً در حوزه بودم؛ که این سالها از سالهای پرحادثه حوزه‌های علمیه به‌شمار می‌آید. به جهت اقتداری که حوزه‌ها در زمان مرحوم آیت‌الله بروجردی داشتند، همچنین حوادث مدرسه فیضیه، جریان ۱۵ خرداد، بازداشت و تبعید حضرت امام را خوب به خاطر دارم.

علاوه بر این به عنوان یک شهروند قمی با حوادث و جریانات آن شهر در ارتباط بودم. به این دو لحاظ بود که روابطم با حوزه و جریانات آنجا بسیار نزدیک بود.

□ به عنوان شروع بحث بفرمایید اصولاً موضوع رهبری مذهبی در میان شیعیان بعد از امامان معصوم(ع) چگونه و به چه شکلی مطرح شده است؟

● اصولاً زعامت شیعه تا زمانی که امام معصوم در دسترس بوده و یا از زمانی که حضرت ایشان غایب شده‌اند و ثواب خاصه‌ای داشته‌اند با مشکل چندانی مواجه نبوده است. مشکل شیعه در این باب، بعد از غیبت کبری شروع می‌شود که با توجه به نبودن امام معصوم و ثواب خاصه چه کسی می‌بایستی زعامت یا رهبری یا حل و فصل امور و تبیین مسائل را به عهده گیرد. از اینجا بود که فقها با اشاره معصوم علیه‌السلام اعلام داشتند زعامت امور با ثواب عامه می‌باشد، یعنی عموم فقها به جای امام معصوم(ع) می‌توانند مشکلات را حل و فصل کنند.

از آنجایی که در گذشته شیعیان به لحاظ تعداد پیروان در اقلیت قرار داشته‌اند و گاهی هم در فشارهایی قرار می‌گرفتند، یک نوع رهبری و نقابتی در میان شیعه وجود داشته است. و به همین لحاظ است که وقتی ما شرح حال علما را می‌خوانیم در پاره‌ای تعبیرات گفته‌اند که ایشان نقیب شیعه یا مرجع شیعه بوده‌اند. مثلاً قدیمین ابن ابی‌عقیل و ابن جنید اسکافی که دقیقاً الآن نمی‌دانم کدام‌یک از این دو، به عنوان رهبر شیعه و نقیب شیعه در زمان خودش معرفی شده است.

اما آنکه در جامعه متبلور می‌شود و ما از آن به عنوان یک رهبریت و یک مرجعیت یاد می‌کنیم برای اولین بار در حکومت عباسی و در دارالسلام بغداد، از نظر علمی مرحوم شیخ مفید را می‌بینیم که به لحاظ کلامی، ایشان، هم برای اهل سنت، و هم برای شیعیان مرجعیت داشته است. البته از نظر مسائل فقهی که هر فردی آزاد بوده تا از فقیه خودش تبعیت کند اما از نظر مسائل کلامی و علمی، شیخ مفید به عنوان یک مرجع دینی مطرح بوده است با آنکه ایشان به لحاظ اقتصادی از ثروت و سرمایه چندانی هم برخوردار نبوده و تنها ثروت و سرمایه‌اش، همان بضاعت علمی ایشان بوده است. بعد از ایشان نوبت به نقیب طالبیین (که نقیب شیعه هم بوده است) یعنی مرحوم سید مرتضی می‌رسد.

همان‌طوری که نظرات سید رضی، برادر سید مرتضی در مسائل ادبی مطرح است، نظرات و آراء و عقاید سید مرتضی در مسائل فقهی هنوز هم مطرح است. تفاوت سید مرتضی و شیخ مفید در این بود که شیخ مفید از قدرت فوق‌العاده علمی برخوردار بود لیکن مال و ثروتی نداشت. لیکن سید مرتضی از هر دوی اینها برخوردار بود یعنی هم توان علمی داشت و هم مال و ثروت، به طوری که در زمان خودش یکی از ثروتمندان به‌شمار می‌رفته و چیزی که فزون بر اینها داشت، سیادت او بود که گویا با چهار نسل به حضرت امام موسی بن جعفر (ع) می‌رسیده و این مورد برای شیعیان حائز اهمیت بوده است. از سوی دیگر مادر ایشان هم سیده ایرانی و از سادات طبرستان بوده‌اند که این نکته موجب ارتباط شیعیان طبرستان با شیعیان بغداد می‌شده است.

بعد از ایشان ما با موضوع انقراض تسلط آل‌بویه و روی کار آمدن سلجوقیان در بغداد مواجه می‌شویم، که با این مسئله، دوره جدیدی برای رهبری شیعه پیدا می‌شود. تا این زمان مرکزیت علما در بغداد بود، لیکن با آمدن سلجوقیان، بغداد دیگر نتوانست به عنوان مرکز علمی مطرح باشد؛ به همین جهت بود که شیخ طوسی بغداد را ترک کرد و در نجف مستقر شد.

□ آیا شیخ طوسی در این انتخاب یعنی استقرارش در نجف طرح خاصی را تعقیب می‌کرد؟ و

چرا ایشان مناطق دیگر را که از قدیم به تشیع معروف بودند انتخاب ننمود؟

● به نظر من شیخ طوسی نجف را با هشیاری خاصی انتخاب نمود، در حالی که او می‌توانست جلّه یا کوفه را که از دیرباز با تشیع مربوط بودند، برگزیند. علت آن بود که نجف از لحاظ اقتصادی انگیزه‌ای برای هجوم سلجوقیان نداشت و برای امراء نیز

چندان جالب توجه نبود؛ اما از نظر مذهبی دارای معنویت ویژه‌ای بود و به همین جهت بود که شیخ طوسی آنجا را به عنوان محل سکومت خود برگزید. با آمدن سلجوقیان، شاهد دوره جدیدی در زعامت شیعه هستیم. بدین ترتیب که در دوره شیخ مفید و سید مرتضی، مردم به انگیزه‌های مختلفی به این دو عالم بزرگ روی می‌آوردند. لیکن با آمدن سلجوقیان و استقرار شیخ طوسی در نجف تنها یک انگیزه مطرح بود و آن هم انگیزه مذهبی بود. نجف اصولاً در ناحیه ریگزار عراق واقع است و تا قبل از آنکه آبی به آنجا آورده شود از نظر اقتصادی و کشاورزی چندان جاذبه‌ای نداشته است.

در نجف زعامت شیخ طوسی به عنوان یک مرجع شیعه اوج گرفت. شیخ طوسی دارای قدرت مذهبی فراوانی بوده است؛ به نحوی که معروف است تا دویست سال بعد از ایشان هیچ‌کس بر خلاف نظر شیخ طوسی نظری ابراز ننمود. به همین لحاظ به او لقب شیخ‌الطائفه دادند. حتی ابن‌ادریس که بعدها نظراتی را عنوان نمود ولی در آن دوران مورد قبول واقع نشد و امروزه به آنها بها داده می‌شود؛ با برخوردهای تندی مواجه شد. این می‌رساند که هر نظر دیگری، حکم جسارت به شیخ‌الطائفه را داشته است.

به هر حال بعد از شیخ طوسی، زعامت متمرکز دیگری را در میان شیعیان شاهد نیستیم. به خصوص زمانی که حمله مغول شروع شد و اوضاع سیاسی کاملاً به هم خورد از آن تاریخ به بعد، ما مرجعیت متمرکزی همانند شیخ مفید یا سید مرتضی یا شیخ طوسی را در جهان تشیع شاهد نیستیم.

هر چند که علمای صاحب‌نظری چون محقق اول، محقق حلی و علامه حلی در این مقطع زمانی بوده‌اند اما اینها دارای یک مرجعیت و زعامتی نبوده‌اند که بتوانند در تمام جهان اسلام یا جهان تشیع اظهارنظری کنند.

□ سؤالی که به ذهن متبادر می‌شود این است که شیعیان در این برهه چه می‌کردند؟

● در این زمان یعنی از شیخ طوسی به بعد، تقریباً در هر منطقه، محله، آبادی و روستایی، متعارف شده بود یک عالمی که در همان منطقه مشار بالبنان بوده و مرجعیت برای خودش داشته، به استناد همان قول که علماء نواب عامه می‌باشند، محل رجوع مردم همان منطقه بوده بنابراین در هر منطقه عالمی داشتیم که می‌توانسته امور مذهبی را حل و فصل بکند. این دوره تا زمان صفویه ادامه دارد.

□ قبل از آنکه به دوره صفویه بپردازیم می‌خواستم بدانم چرا حضرت‌عالی اشاره‌ای به مرحوم

● شیخ صدوق و پدرشان مرحوم علی بن بابویه قمی ننمودید. آیا دلیل خاصی وجود دارد؟  
 ● وقتی که علما را طبقه‌بندی می‌کنیم، کسانی را به عنوان مرجعیت مطرح می‌کنیم که صاحب رأی هستند. در حالی که مرحوم شیخ صدوق و پدرشان که از آنان به صدوقین تعبیر می‌شود محدث هستند. به این معنا که اولاً به دوره امامان معصوم نزدیک بوده‌اند، به طوری که معروف است بشارت تولد صدوق به پدرش، از ناحیه حضرت حجت(عج) داده شده و به همین جهت نیازی به اظهار رأی نبوده و از سوی دیگر مسائل هم اینقدر گسترده نبوده است که اظهار نظر کنند. به علاوه به لحاظ شخصیتی نیز آنها آدمهای محتاطی بوده و کمتر در مسائل اظهار نظر نموده‌اند. معروف است وقتی که مرحوم صدوق می‌خواسته اظهار نظری بکند یا فتوایی را از او می‌پرسیدند، ایشان حدیث نقل می‌کرد. حتی کتاب معروف و معتبر من لایحضره الفقیه ایشان که به تبعیت از کتاب طبیبی با عنوان من لایحضره الحکیم نوشته، فقط حاوی احادیث و روایات می‌باشد. در حالی که قصد و نیت نگارش آن بوده تا کسانی که به فقیه دسترسی ندارند بتوانند با مراجعه به این کتاب، مسائل فقهی خود را حل و فصل نمایند. با این وجود، در این کتاب هم شیخ صدوق هیچ نظری از خود ارائه نداده و فقط به نقل حدیث اکتفا نموده است. به همین جهت است که اینها را در ردیف علمای صاحب رأی قرار نمی‌دهیم. از سوی دیگر نیز می‌بینیم آن اهمیتی را که شیخ مفید و دیگران کسب نمودند اینها پیدا نکردند و اغلب به عنوان یک عالم، با مرجعیت محدودی در همان منطقه قم و ری مطرح بودند. در حالی که در آن زمان کسی می‌توانست در جهان اسلام حکمرانی معنوی داشته باشد که در بغداد بوده باشد. کما اینکه شیخ مفید و سید مرتضی در بغداد بودند؛ حتی مدتی هم شیخ طوسی در بغداد بود.

- نکته قابل تأمل دیگری که باز می‌تواند در اینجا مطرح شود همین دوران ۲۰۰ ساله بعد از شیخ طوسی یا شیخ الطایفه است. در مورد این نظر رایج که می‌گوید تا ۲۰۰ سال بعد از ایشان هیچ نظر فقهی جدیدی ارائه نشده، آیا می‌توان این‌گونه برداشت کرد که این دوره یک دوره رکود در فقه است؟ یا اینکه اصلاً مسائل جدیدی مطرح نشده بود؟
- دوره رکود به آن معنا که اظهار نظر جدیدی در مسائل فقهی نشده، درست است و آن هم به دلیل اهمیت شیخ بود. اما اینکه آیا مسئله جدیدی مطرح شد و فقها پاسخ نداده‌اند در این قسمت می‌بایستی گفت که خیر. در این دوره ما مسائل عمده جدیدی نداشته‌ایم که مطرح بشود و فقها آنها را بدون جواب گذاشته باشند.
- بنابراین بعد از شیخ طوسی در عالم تشیع، اصولاً مسئله جدید خاصی مطرح

نشده که فقها بخواهند برخلاف نظر شیخ اظهار نظر بکنند. حتی من معتقدم که امروزه نیز نظرات شیخ طوسی در شرایط فعلی ما می‌تواند نظرات تازه و قابل توجهی باشد. به عنوان مثال در کتاب المبسوط ایشان، در باب قضاوت؛ مسائلی عنوان گردیده است که تازگی دارد و می‌توان از آنها در شرایط فعلی نیز سود جست.

□ در مورد تاریخچه و تشکیل حوزه‌های علمیه در جهان اسلام اگر مطلبی دارید بفرمایید.

● در گذشته حوزه‌های علمیه وجود نداشتند بلکه قدیمی‌ترین مؤسسه علمی که در جهان اسلام موجود بوده همان نظامیه‌ها بودند.

این مدارس که بیشتر در میان اهل سنت رواج داشت با وجود آنکه از موقوفاتی نیز برخوردار بودند و مردم نیز کمک‌هایی را به این اماکن می‌کردند، دولتی محسوب می‌شدند. با وجود آنکه ورود به نظامیه‌ها برای شیعیان نیز مجاز بود ولی شیعیان از ورود به این نوع مدارس مذهبی پرهیز می‌کردند.

بنابراین در میان شیعیان اماکن خاصی جهت تدریس مسائل مذهبی وجود نداشت، بلکه علمای شیعه در منزل خودشان یا در مساجد به تدریس می‌پرداختند و شاید به همین دلیل بود که در گذشته طبقه و صنف خاصی به نام علما نداشته‌ایم، مثلاً ممکن بود یک فردی تاجر باشد و در عین حال عالم هم باشد. اما با گسترش دنیای اسلام و به وجود آمدن نیازها و مسائل و موارد جدید، طبیعی بود که تقسیم و تفکیکی می‌بایست در جامعه به وجود آید. بدین معنا که طبقه‌ای به نام علما به وجود آمد که تنها به کارهای علمی اشتغال داشته باشند.

از سوی دیگر تفکیک حوزه‌های درسی شیعه و سنی در گذشته به این شدت و حدت نبود. به عنوان مثال می‌توانیم از شیخ مفید یاد کنیم. ایشان در دوران تحصیل در جلسات درس علمای سنی شرکت کرده بودند و در زمان تدریس، محصلین شیعه و سنی در محضرش درس می‌خواندند. یا شیخ طوسی که ایشان هم تسلط فراوانی بر آراء فقهی اهل سنت داشت. مقوله دیگری که باز می‌تواند عدم تفکیک حوزه‌های سنی و شیعه را در گذشته بهتر روشن کند، مقوله «اجازه» است که ما شاهد هستیم علمای سنی از سوی علمای شیعه مجاز شناخته می‌شدند که حدیث یا روایتی را نقل کنند و یا برعکس علمای شیعه از علمای اهل سنت اجازه اخذ می‌نمودند.

□ در مورد این مقوله کسب اجازه و اهمیت آن اگر ممکن است توضیحی بفرمایید؟

● اجازه عبارت از این است که کسی از استاد خودش اجازه می‌گرفته تا مطالبی را از او نقل نماید. یعنی در گذشته بدین ترتیب نبوده که هر فردی حق داشته باشد مطالبی را

از علما نقل کند. و اگر کسی مطلبی را هم بدون اجازه نقل می‌کرد، معمولاً مطلبش مورد پذیرش واقع نمی‌گشت.

اهمیت این کار در این بود که از تحریف و جعل روایات و احادیث جلوگیری می‌کرد. یعنی استاد تا زمانی که فردی مورد اعتماد کاملش قرار نمی‌گرفت برای او اجازه نقل روایت صادر نمی‌کرد. به عنوان مثال اگر شما به کتاب بحارالانوار مرحوم مجلسی رجوع نمایید، مشاهده خواهید نمود که اجازه‌های مختلفی را که از استادان زمان خودش یا قبل از خودش گرفته، در آن کتاب آورده است. یا مرحوم محدث نوری در مستدرک اجازه‌های علما را نقل می‌کند.

همان‌طور که عرض کردم، در گذشته، تفکیکی میان حوزه‌های علمیه سنی و شیعه وجود نداشته است، بلکه در یک محدوده زمانی علمای اهل سنت و تشیع، از محضر یکدیگر استفاده می‌نمودند. این دوره تا حمله مغول امتداد دارد. با حمله مغول آشفته‌گی و به هم ریختگی در جامعه به وجود آمد اما در عین این آشفته‌گی، سیاق و شکل خاصی نیز پدیدار شد و حوزه علمیه شیعه، برای اولین بار در منطقه حله عراق شکل گرفت. از آنجایی که این منطقه، مصون از حمله مغول بود و ضمناً از آب و هوای مناسبی هم برخوردار بود، به عنوان حوزه علمیه شیعه مطرح گردید.

مورد دیگری که به گسترش حوزه‌های علمیه شیعه کمک نمود، فعالیت‌های مرحوم علامه حلی بود. ایشان در دربار سلطان محمدخداوند (النجاشی) زندگی و معمولاً همراه وی مسافرت می‌کرد. ایشان به هر جایی که برای استراحت می‌رسید چادرهایی را برپا و حوزه دینی را تشکیل می‌داد، یعنی کلاس‌هایی به صورت سیار. بنابراین می‌توان گفت که تشکیل حوزه علمیه در جهان اسلام، ابتدا، در بغداد به صورت مدارس نظامیه بود که بعد به نجف و حله منتقل گشت و سپس توسط سلطان محمد خداوند (النجاشی)، به سایر نقاط گسترش یافت. اما ریشه و نطفه تمام این حوزه‌ها در عراق بوده یعنی اگر در جایی حوزه‌ای تأسیس می‌شده، استادان و مدرسان از عراق می‌آمده‌اند.

#### □ حوزه‌های علمیه در جبل عامل چگونه شکل گرفت؟

● اصولاً قبل از آنکه در ایران حوزه علمیه‌ای دایر گردد، علمای شیعه بیشتر در دو ناحیه تجمع کرده بودند. یکی همان منطقه عراق که شامل نجف و حله و تا حدودی هم بغداد بود، و دیگری منطقه جبل عامل.

شکل‌گیری حوزه علمیه جبل عامل، تا حدودی با سایر حوزه‌ها متفاوت بوده

است. یکی از دلایل این تفاوت آن است که جبل عامل از تعرض مغولان در امان بود، بنابراین می‌توان گفت که حوزه علمیه جبل عامل یکی از خودجوش‌ترین حوزه‌های علمیه جهان تشیع است. یعنی آن امکاناتی را که در عراق و بعدها در ایران برای علماء شیعه قائل بودند؛ مانند گرفتن سهم امام یا کمک‌ها و هدایای مردم، حوزه‌های جبل عامل از این قبیل کمک‌ها برخوردار نبودند. بلکه از نظر اقتصادی کاملاً متکی به خودشان بودند. حتی مکان تدریس آنها مستقل بود، به نحوی که بیشتر آنان در منزل شخصی خود و یا در مسجد به تدریس می‌پرداختند.

#### □ پیدایش حوزه علمیه در ایران از چه زمانی بوده است؟

● به اعتقاد بنده با پیدایش دوره صفویه زمینه‌های جدیدی برای رشد و شکل‌گیری حوزه‌های علمیه در ایران به وجود آمد. به عبارت دیگر تا قبل از دوره صفویه در ایران حوزه علمیه وجود نداشت لیکن از دوره صفویه به بعد است که بستری جهت تأسیس حوزه علمیه فراهم گردید.

یکی از شاخصهای مهم در تأسیس حوزه علمیه ایران، این است که این حوزه‌ها با کمک و یاری شاهان صفویه شکل گرفته است. بدین ترتیب که شاهان با اعطای هدایا و موقوفات عدیده و مهم‌تر از اینها با دادن مناصبی به فارغ‌التحصیلان حوزه‌ها، مثل منصب قضاوت، به تقویت و رشد حوزه‌ها کمک شایانی نموده‌اند. از سوی دیگر تمرکز مدارس علمیه ایران در دوره صفویه در اصفهان بوده است. مثل مدرسه سلطانیه یا مدرسه چهارباغ<sup>۱</sup> که دارای موقوفات قابل ملاحظه‌ای نیز هستند.

نکته دیگر در مورد حوزه‌های علمیه ایران، آن است که به لحاظ علمی حوزه‌های ایران هیچ‌گاه نه در گذشته و نه در حال حاضر، به پای حوزه‌های علمیه نجف و جبل عامل نرسیده‌اند. هر چند که برخی از علمای طراز اول آن حوزه‌ها ایرانی بوده‌اند؛ مثل مرحوم صاحب جواهر یا مرحوم شیخ انصاری ولی هیچ‌کدام از این افراد پرورش‌یافتگان حوزه‌های ایران نبوده‌اند.

گرچه حوزه‌های علمیه ایران از نظر علمی دارای توان کمتری نسبت به حوزه‌های نجف و جبل عامل بود، اما از نظر مسائل سیاسی و مالی، به دلیل آنکه از پشتوانه دربار برخوردار بودند و مورد توجه و احترام مردم هم قرار داشتند؛ به مراتب در وضعیت بهتری نسبت به آن دو حوزه دیگر بودند.

---

۱. مدرسه چهارباغ یا سلطانی، در خیابان چهارباغ اصفهان واقع است که به دستور شاه‌سلطان حسین از ۱۱۱۲ تا ۱۱۲۸ ه.ق ساخته شده است.

نکته مهم دیگر آن است که حوزه‌های علمیه ایران در عصر صفوی تحت تأثیر حوزه جبل عامل قرار داشتند. یعنی با آمدن محقق کرکی و شیخ بهایی که هر دو از علمای جبل عامل بودند، حوزه‌های علمیه در ایران تأسیس شد.

#### □ در دوره صفویه مرجعیت چه تحولاتی پیدا کرد؟

● در این دوره چون شاهان صفوی قدرت و مشروعیت خود را از تشیع گرفته بودند به همین جهت نزدیکی زیادی بین مقام سلطنت و علما ایجاد شد. به عبارت دیگر در این دوره تقابلی بین مقام سلطنت و مراجع دینی احساس نمی‌شد و مرجعیت دینی نگاهی جدا از حکومت نداشت.

اما با این حال در این دوره نیز مرجعیتی همانند سید مرتضی یا شیخ طوسی به وجود نیامد. هر چند علمای بنامی مانند محقق ثانی که از علمای جبل عامل بود، در این دوره زندگی می‌کرد، ولی قدرت او متخذ از فرامین سلطان بود. به هر حال در دوره صفویه مردم به گونه‌ای احساس راحتی می‌کردند؛ زیرا هم قدرت تشیع برقرار بود و هم در رأس امور، علمای مذهبی قرار داشتند.

#### □ گویا در این دوره شیخ بهایی رساله‌ای به نام شاه‌عباس نوشت؟

● بله، در این دوره شاهد تمرکزی در آراء فقهی هستیم که آثارش هنوز هم کم‌وبیش آشکار است. به نحوی که مرحوم شیخ بهایی اولین رساله فارسی را در امور فقهی به نام شاه‌عباس نوشت و آن را جامع عباسی نامید. این کتاب بعد از شیخ بهایی، به عنوان کتاب مرجع، در مسائل فقهی عنوان گردید؛ بدین معنا که هرگاه مردم می‌خواستند حکم یک مسئله فقهی را بدانند، به جامع عباسی که کتابی به زبان فارسی بود رجوع می‌کردند. حتی مسلمانان شیعه در هندوستان که فارسی‌زبان بوده‌اند به همین کتاب مراجعه می‌کرده‌اند.

حال اگر عالم یا فقیهی که در یک منطقه، یک حکم یا نظر خاصی داشت بر کتاب جامع عباسی حاشیه می‌نوشته است. این مورد یعنی حاشیه نوشتن بر جامع عباسی، نوع خاصی از مرجعیت را برای شیعیان ایجاد کرده است و آن اینکه دیگر نیازی به این نبود که تمرکز آراء در یک فرد باشد. زیرا جامع عباسی، عمده مسائل فقهی را در برمی‌گرفت. حال اگر عالمی در جایی نظری داشته، آن را به عنوان حاشیه در همین کتاب می‌آورده است.

یکی دیگر از ویژگیهای دوران صفویه، آن بود که مرجعیت با امور سیاسی تداخل پیدا کرد و شکل‌گیری مناصبی چون صدر یا صدور یا صدر خاصه یا شیخ‌الشیوخ یا

ملاباشی در نتیجه چنین تداخلی به وجود آمد. تأسیس و شکل‌گیری این مناصب، جهت دیگری هم داشت و آن نیازی بود که در آن دوره به این مناصب پیدا شده بود. همچنین در دوره صفویه حوزه‌های علمیه سترگی به وجود آمد که با حمله افغانها به ایران اغلب آنها از بین رفتند. همان‌طوری که قبلاً هم عرض کردم بحران عمده در این دوره، نبودن مرجعیت علی‌الاطلاق چه در ایران و چه در نجف بود.

□ با استقرار دولت قاجاریه تغییراتی در دستگاه مرجعیت به وجود آمد. به این معنی که موضوع مرجعیت متمرکز مطرح شد. زمینه‌های این نظر چگونه فراهم شد؟

● با استقرار دولت قاجاریه رفته‌رفته بار دیگر مسئله مرجعیت مطرح گردید. از زمان مرحوم وحید بهبهانی، این مسئله در اذهان مطرح شد که یک مرجع مطلق باید حرف آخر را در مسائل دینی بیان کند. در حالی که چنین مطلبی در هیچ‌کدام از متون فقهی تصریح نشده بود.

در متون فقهی و اسلامی، هیچ‌گاه عنوان نشده است که مردم حتماً باید به یک مرجع خاصی رجوع کنند. بلکه بر اساس نص صریح متون فقهی، مردم مجاز هستند به هر مجتهد جامع‌الشرایط عادل‌ی برای تبیین مسائلمان، یا به عبارت دیگر برای تقلید مراجعه کنند. حتی برخی از علما، در بیان شرایط مجتهد جامع‌الشرایط عنوان کرده‌اند که لزومی هم ندارد مجتهد، اعلم هم باشد.

بعد از مرحوم وحید بهبهانی، با توجه به گفت‌وگوهایی که در نجف صورت گرفت، علما بر موضوع نظم‌گیری مسائل مذهبی تأکید نمودند. در نتیجه مرحوم بحرالعلوم در نجف، یک تشکیلاتی را در محدوده دینی برقرار نمود که البته این تشکیلات تا حدودی هم رشد کرد ولی بعدها به خاموشی گرایید. این بود که دیگر بروز یک مرجع در میان مراجع، بستگی به علل و شرایطی داشت که خود به خود پیدا می‌شد. به عبارت دیگر، بروز مرجع، خودجوش بود یعنی، نه شورایی آن را برمی‌گزید و نه رأی‌گیری انجام می‌شد. علما در این مورد تعبیر دقیقی را به کار می‌برند. وقتی از آنها سؤال می‌شود که بعد از فوت فلان عالم چه کسی به عنوان مرجع خواهد بود، در جواب، این آیه شریفه را می‌خوانند که «اللَّهُ اعلم حیث يجعل رسالته» خدا بهتر می‌داند که رسالت را به چه کسی بدهد. یعنی مرجعیت این‌طوری نیست که عده‌ای از علما بخواهند دور هم جمع شوند و رأی بدهند که فلان کس مرجع است. بنابراین ضابطه خاصی در انتخاب مرجع وجود نداشته است. بلکه در طول زمان، با توجه به شرایط و عللی که وجود داشته است؛ فردی به عنوان مرجع

شناخته می‌شده است.

در هر صورت چنین فکر یا ذهنیتی، در دوره قاجاریه، بعد از فوت مرحوم وحید بهبهانی شکل گرفت که مردم می‌بایستی به یک مرجع رجوع کنند و به همین لحاظ است که می‌بینیم بعد از زمان شیخ طوسی تا این دوره، مرجع متمرکزی نداشته‌ایم، ولی یک مرتبه در این دوره، مرجعیت متمرکز پیدا می‌شود؛ بدون آنکه ضابطه‌ای برای آن بوده باشد. بلکه این خود مردم بودند که انتخاب می‌کردند.

□ با شکل‌گیری چنین رویه‌ای در دوره قاجاریه مردم به چه کسی به عنوان مرجع علی‌الاطلاق رجوع نمودند؟

● مردم به مرحوم صاحب‌جواهر رجوع نمودند. ایشان فرد باهوش و پرحافظه‌ای بود و از نظر علمی کتاب‌جواهرالکلام او یکی از عجایب قرن محسوب می‌گردد و همچنین ایشان، به لحاظ اقتصادی نیز، گرچه در ردیف خانواده‌های مرفه قرار می‌گرفت؛ اما دارای عظمت معنوی بسیاری بود. منشأ این عظمت، به عکس دوره صفویه، هیچ ارتباطی با دولت قاجاریه نداشت. حال آنکه در دوره صفویه، معمولاً علما قدرتشان را از دولت و حکمران می‌گرفتند. نحوه برخورد ایشان با سلاطین وقت همچون محمدشاه، عظمت و قدرت بالای معنوی ایشان را می‌رساند. به عنوان مثال در جایی گفته است: شنیده‌ام که محمدشاه چنین چیزی را گفته‌اند، بروید به ایشان بگویید که چنین چیزی نیست.

□ ظاهراً مرحوم صاحب‌جواهر به برخی از علمای سلف خود به جهت ارتباطی که با دربار صفویه و شاهان آن دوران داشته‌اند، تعریض نموده‌اند....

● بله، او در این مورد نیز اعتراضی داشته است و همگی اینها حکایت از عظمت صاحب‌جواهر می‌کند. به نوعی که می‌بینیم سیاستمداران وقت افرادی را به نجف می‌فرستند تا بعد از تحصیلاتی از آنجا برگردند، این نشان‌دهنده قدرت معنوی مرجعیت مستقر در نجف بود، بعد از صاحب‌جواهر، نوبت به مرحوم شیخ انصاری رسید که یکی از مراجع بزرگ در آن دوران بودند. ایشان که به خاتم‌المجتهدین شهرت یافتند. برخلاف مرحوم صاحب‌جواهر از مال دنیا بهره‌مند نبود و در نهایت زهد زندگی می‌کرد. و بعد از ایشان هم مرحوم میرزای شیرازی به مرجعیت رسیدند.

□ عامل مهم دیگری که بی‌ارتباط با این شیوه در سازماندهی و تمرکز مرجعیت در مرجع علی‌الاطلاق نیست؛ به نفوذ شدید عوامل و قدرتهای بیگانه در سیاست داخلی ایران از

زمان سقوط صفویه به بعد خصوصاً در دوره فتحعلیشاه مربوط می‌شود. منظورم این است که این تمرکز در برابر نفوذ نیروهای خارجی بیشتر معنی می‌دهد. نظر شما در این مورد چیست؟

● البته مسئله نفوذ خارجی‌ان می‌توانست گرایش‌هایی را ایجاد کند، بدین ترتیب که اگر زمانی ایران در معرض تهاجم یک دولت بیگانه قرار گرفت، علما خیلی از اختلافات را کنار بگذارند. بنابراین می‌توان گفت که شرایط به گونه‌ای شد که علما به این فکر افتادند برای اینکه تمامیت ایران و جامعیت ایران بیشتر تقویت شود تمرکزی را در مرجعیت به وجود آورند.

ولی این مورد تنها مختص به ایران نبوده است، کم‌اینکه این مورد را در نهضت ۱۹۲۰ عراق نیز مشاهده می‌کنیم. حتی در یکی از نامه‌هایی که علمای نجف به سلطان عثمانی می‌نویسند، او را امیرالمؤمنین یا خلیفه مسلمین خطاب می‌نمایند. این عمل علما به این جهت بوده که بتوانند تمرکزی را در جهان اسلام به وجود آورند تا در برابر نیروهای خارجی، چون روس و انگلیس بایستند. همچنین در همین نهضت ۱۹۲۰ شاهدیم تمام علما فتوای یکسانی دادند که مبارزه با کفر و ظلم واجب است. به همین دلیل هم دیدیم بیشتر شیعیان عراق در این قیام نقش داشتند. دولتهای بیگانه هم به اهمیت این موضوع پی برده بودند تا آنجا که نماینده دولت انگلستان چندین بار به نجف و کربلا رفت و با علما گفت‌وگو کرد.

به هر حال مسائل سیاسی، مانند نفوذ بیگانگان تنها زمانی می‌تواند در تمرکز مرجعیت نقش داشته باشد که به صورت حاد مطرح شود وگرنه تمرکز مرجعیت مذهبی علما بیش از آنکه مرهون عوامل سیاسی باشد همان‌طور که قبلاً عرض کردم یک فرآیند خودجوش بود، بدون آنکه برای تعیین مرجع ضوابط خاصی مطرح شده باشد.

□ جمعی معتقدند شرایط سیاسی و جریانات ایجاد شده در دوره قاجاریه وضعیتی را به وجود آورد که موجب سرخوردگی علما از دخالت در مسائل سیاسی گردید. نظر شما در این مورد چیست؟

● بسیاری از علما به صورت جدی خصوصاً بعد از مشروطیت از دخالت در مسائل و امور سیاسی پرهیز می‌کردند و بر این باور بودند که حکومت حق حضرت ولی عصر (عج) می‌باشد و ما نباید در آن امور دخالت نماییم. وقتی آنان متوجه شدند که چه شکستی متوجه نهضت مشروطیت و فقها شد به

شدت از دخالت در امور سیاسی وحشت کرده و بنا را بر پرهیز گذاشتند. یادم هست که در قم خطیبی زندگی می‌کرد و طلاب را به شرکت در امور سیاسی تشویق می‌نمود، از خاطراتش نقل می‌کرد و می‌گفت: روزی به اتفاق یکی از بازاریهای قم به هنگام نماز مغرب در محله حسین‌آباد بودیم، به او گفتم که هنگام نماز جماعت است بیا برویم مسجد نماز بخوانیم. او گفت که من پشت سر این امام جماعت که مرحوم صدر (پدر امام موسی صدر) بود نماز نمی‌خوانم، گفتم چطور؟ گفت وقتی که قرار شد طلبه‌ها نیز به خدمت نظام وظیفه بروند، این آقارفت و علیه آن قانون فعالیت سیاسی کرد. به هر حال با ذکر این نکات متوجه می‌شویم که آنها تا چه حد از دخالت در مسائل سیاسی پرهیز داشتند و حتی این دخالت نکردنها به عنوان فضیلت نیز مطرح می‌شده است.

□ تأسیس حوزه علمیه قم از سوی مرحوم آقای شیخ عبدالکریم حائری مصادف با روی کار آمدن قدرت متمرکز با گرایشهای ناسیونالیستی در ایران بوده است. نکته‌ای که می‌تواند به عنوان سؤال مطرح گردد این است که اصولاً انتخاب قم به عنوان مرکز حوزه علمیه ایران بنا بر ابتکار خود مرحوم آیت‌الله حائری بوده است و یا اینکه توصیه‌ای از طرف دولت وقت نیز در این مورد شده بود؟ و چرا به طور مثال شهر مذهبی مشهد به عنوان مرکز حوزه علمیه انتخاب نشد؟

● در مورد چگونگی تأسیس حوزه علمیه در قم، بنده معتقدم که مجموعه‌ای از عوامل و مسائل موجباتی را فراهم نمود تا قم به عنوان حوزه علمیه مطرح گردد. یکی از عوامل مهم و اساسی در تشکیل حوزه قم، تشریف‌فرمایی مرحوم آقای شیخ عبدالکریم حائری از نجف‌اشرف به ایران بود که پس از ورود ایشان به شهر قم، علمای مقیم آن شهر از ایشان درخواست کردند تا در آنجا بماند و به امور تدریس طلاب مشغول گردد ایشان هم پذیرفت و در قم ماند و حوزه علمیه قم را تأسیس نمود.

از سوی دیگر ادله‌ای وجود دارند که بر اساس آن حکومت وقت حضور مرحوم آقاشیخ عبدالکریم را مغتنم می‌شمرده است. به نظر می‌رسد بر اساس گرایشات آن دوره مبنی بر ایرانی کردن همه مسائل، تصمیم آقاشیخ عبدالکریم حائری مبنی بر تأسیس حوزه علمیه در ایران مورد قبول و پذیرش دولت نیز بوده است. چراکه وجود حوزه علمیه در ایران می‌توانست از شدت علاقه ایرانیان به حوزه نجف بکاهد. چنین مسئله‌ای یعنی قطع ارتباط قوی با حوزه نجف، بر کاهش روابط ایران و اعراب اثرات فراوانی می‌توانست داشته باشد. بدین ترتیب می‌توان گفت که تأسیس حوزه علمیه قم توسط مرحوم آقاشیخ عبدالکریم حائری، به گونه‌ای همسو با خواسته‌های دولت

وقت بوده است. ناگفته پیداست که هیچ‌گاه دولت وقت توان تأسیس حوزه علمیه را نداشته است، بلکه وقتی دید که شرایط تأسیس حوزه آماده است، چنین عملی را تأیید نمود. البته باید در نظر داشت که تأسیس حوزه در شرایطی رخ داد که کودتاگران توان رویارویی با علما را نداشتند لذا در مقابل چنین حرکتی موقتاً سکوت کردند تا در فرصت مناسب بتوانند با آن برخورد نمایند.

اما در پاسخ به قسمت دوم سؤال شما که چرا حوزه علمیه در مشهد مقدس و در کنار بارگاه امام هشتم حضرت رضا(ع) تأسیس نگشت، باید عرض کنم هر چند مشهد می‌توانست مکان مناسبی برای تأسیس حوزه علمیه باشد، خصوصاً امکانات مالی آن شهر و نذورات و موقوفات فراوان، قابلیت‌های مشهد را به عنوان مکانی مناسب برای تأسیس حوزه علمیه متمایز می‌نمود. ولی بنا به سوابق تاریخی شهر مشهد و ماهیت استقلال طلبانه نهضتها و قیامهایی که در آنجا حادث شده بود، مانند قیام کلنل محمدتقی خان پسیان و نزدیک بودن شهر مشهد به مرزهای شرقی و شمالی کشور، این شهر نمی‌توانست به عنوان یک شهر مطمئن جهت تأسیس حوزه علمیه مطرح شود. بنابراین سردار سپه که در آن زمان هنوز قدرت سیاسی را کاملاً در قبضه خود داشت و همچنین مشاورینش بیم داشتند که با مشهد به عنوان مرکز حوزه علمیه موافقت نمایند.

اما شهر قم ضمن اینکه مشکلات مشهد را نداشت و به عنوان یک شهر مذهبی نیز مطرح بود، به پایتخت نیز بسیار نزدیک بود. بنابراین نظارت و کنترل بر فعالیت‌های آن دارای مشکلات کمتری بود. اجمالاً باید عرض کنم توجه داشته باشیم که در این زمان هنوز، سلطنت از قاجاریه خلع نشده بود و سردار سپه در ابتدای کار خود بنای کار را بر مماشات با علما استوار کرده بود و قصد نداشت متعرض حوزه شود. اما چنانکه بعدها دیدیم، مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری در قضیه کشف حجاب، نامه اعتراض آمیزی به حکومت نوشت و چون حکومت پهلوی توجهی به آن نکرد این روابط به سردی گرایید.

□ همان‌طور که اطلاع دارید سالها پس از تأسیس حوزه علمیه قم، ایران به اشغال سربازان قوای بیگانه درآمد اما در این دوره نه تنها حوزه بلکه هیچ‌یک از علما نسبت به این موضوع واکنشی نشان نداد. به نظر شما علت آن چه بود؟

● چنین امری به اعتقاد بنده عوامل بسیار داشته است. یک نکته وجود و حضور آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری در حوزه علمیه قم بود. همان‌طور که قبلاً هم عرض

کردم ایشان تنها پایه تاسیس حوزه‌ای دینی را بنا نمود و اعتقادی به ورود در مسائل سیاسی نداشت.

مسئله دیگر فشارها و محدودیتهایی بود که خصوصاً در اواخر دوره سلطنت رضاشاه بر روحانیون اعمال می‌شد. به طوری که می‌توان گفت، به نوعی موجب تعطیلی حوزه شده بود، به عنوان مثال به دو مورد از آن اشاره می‌نمایم.

یک مورد همان الزام بر صدور گواهی برای تمام مشاغل از جمله شغل روحانیت بود که در عصر رضاشاه صورت گرفت. بدین مفهوم که تنها کسانی حق وعظ و خطابه یا پوشیدن لباس روحانیت را داشتند که از وزارت معارف و اوقاف، گواهی آن را کسب کرده باشند. صدور آن گواهی یا مجوز نیز منوط به شرکت در امتحان بسیار مشکلی بود. به همین دلیل هم تعداد افراد کمی حاضر به شرکت در آن امتحان بودند و کسانی هم که در آن امتحان شرکت نمی‌کردند، اگر می‌خواستند به امور مذهبی مشغول باشند، به ناچار می‌بایستی خود را مخفی می‌کردند. مورد دیگر را بنده از قول واعظی که مقیم قم بودند نقل میکنم، او می‌گفت که رئیس شهربانی وقت به مدرسه فیضیه می‌آمد و فریاد می‌زد که شما طلبه‌ها متمرّد هستید و با دولت مخالفید، چرا حوزه را رها نمی‌کنید و نمی‌روید سراغ کارتان. در این زمان مرحوم شیخ به طلاب می‌گفت که صبحها کتابهایتان را بردارید و بروید در باغهای اطراف شروع به تحصیل کنید و نزدیکیهای غروب به نحوی که مردم شما را مشاهده نکنند به مدرسه بیاید.

از دو مورد فوق می‌توان به محدودیت و فشارهایی که بر حوزه در آن سالها وارد بود پی برد. بنابراین در جواب سؤال شما که حوزه در سالهای شهریور ۲۰ چه جهت‌گیری داشت؟ عرض می‌کنم که اصلاً حوزه‌ای به آن معنا در آن سالها وجود نداشت. مکانی محدود بود که ۱۰-۱۵ سال از فعالیت آنجا می‌گذشت و از طرف دولت هم فشارهایی بر آن وارد می‌آمد و حتی فعالیت حوزه هم غیرقانونی مطرح شده بود.

از سوی دیگر نیز بنا بر همان سرخوردگی که روحانیت از مسائل مشروطیت به این طرف پیدا کرده بودند، آنها کمتر به ورود در جریانات سیاسی رغبت نشان می‌دادند. مسئله دیگر این بود که اصولاً تصمیم در مورد جنگ یا صلح در ایران از گذشته‌های بسیار دور نیز در حیطه وظایف سیاستمداران بوده است و علما تنها در امور داخلی مسلمین دخالت می‌کردند. البته این مطلب بدان معنی نیست که علما و مراجع نسبت به موضوع مهمی مثل دفاع از کشور حساسیت نداشتند، بلکه بنا به شواهد تاریخی، موضوع دفاع از کیان کشور همیشه در کانون بحث مراجع بوده؛ به

طوری که هر وقت احساس خطر می‌کردند حساسیت نشان می‌دادند. سرکوب علما و مخالفان در زمان رضاخان اساساً تمام کانونهای مقاومت را از بین برده بود. اما در عین حال، در زمانی که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم مطالعه حتی روزنامه و جراید سیاسی در حوزه‌ها در فضای آن دوره به شکل پنهان انجام می‌گرفت. بنابراین به اعتقاد من ذهنیت علما تا حدودی از این مسئله دور بوده است.

□ به غیر از مرحوم حائری علمای دیگر چه ادله‌ای در عدم درگیری جدی یا مخالفت با حکومت پهلوی اقامه می‌کردند؟

● عامل اساسی که این تأییدات را موجب می‌شد، همان خطر نفوذ کمونیستها بوده است. علما بر این اعتقاد بودند که اگر حکومت وقت را تأیید نکنند، چه بسا که کمونیستها از فرصت سوءاستفاده نمایند و به داخل ایران نفوذ کنند که این خطر و تهدید، بسیار قوی‌تر از خطر حکومت وقت بوده است. چرا که با نفوذ کمونیستها خطر اضمحلال دیانت و دین وجود داشته است.

حتی ما در اسلام هم مواردی شبیه آن داریم. مثلاً در اسلام مطرح شده که هرگاه خطر اضمحلال کیان اسلام وجود داشته باشد، شمشیر زدن و جنگیدن در رکاب حاکم جائز، جایز می‌باشد. بنابراین اگر تأییداتی هم وجود داشته از باب خطر نفوذ کمونیستها بوده است، که مخالف با اصل دین و دیانت بودند و حتی در کتابهایی که می‌نوشتند، روحانیون را به عنوان نگهبانان سحر و افسون اعلام می‌کردند.

من خود چند مرتبه شاهد بودم که به هنگام مسافرت شاه به شهر قم، آیت‌الله بروجردی با ایشان ملاقات می‌کردند و حتی نامه‌هایی نیز میان آنها رد و بدل شده بود. اما این مراودات تبعاتی نیز در پی داشت که در نهایت منجر به سیاسی شدن حوزه علمیه قم گردید. یعنی برخلاف طلاب نجف که با اوضاع سیاسی کاری نداشتند طلاب قم به کارهای سیاسی مرتبط شدند و شاید یکی از موارد تأثیرگذار در بروز جو سیاسی در حوزه علمیه قم، نزدیکی آن شهر با تهران بود.

بدین ترتیب بود که ایراداتی از سوی طلاب قم و نجف به یکدیگر گرفته می‌شد. طلاب نجف به طلاب قم ایراد می‌گرفتند که شما به جای اینکه مشغول درس باشید در امور سیاسی وارد شده‌اید و طلاب قم نیز به طلاب نجف ایراد می‌گرفتند که شما هم به جای اینکه به امور مسلمانها بپردازید، تنها به مسائل علمی مشغولید.

□ این فرآیند که شما از آن به عنوان فرآیند سیاسی شدن حوزه علمیه یاد کردید به نظر می‌رسد در نهایت به مخالفت با رژیم منجر گردید....

● سیاسی شدن حوزه علمیه قم، در بستر تحولات اجتماعی و سیاسی آن دوران تغییراتی را در پی داشت، بدین ترتیب تا زمانی که خطر کمونیستها وجود داشت و اساساً جنگ سرد در روابط دو بلوک شرق و غرب حاکم بود، روحانیت به خصوص مرجع علی‌الاطلاق آن زمان آیت‌الله بروجردی به عنوان مؤید دولت مطرح بود. یعنی دولت نیز اقبال فراوانی نسبت به حوزه‌ها داشت، چون حوزه‌ها به عنوان سنگری قوی در برابر کمونیستها مطرح بودند.

البته من شواهد و مدارکی دارم که آیت‌الله بروجردی در همین زمان بابت تبلیغات رادیوهای بیگانه به ویژه تبلیغات رادیو مسکو به شدت از شاه انتقاد کرده‌اند. اما بعد از فوت مرحوم بروجردی و به هم خوردن معادلات بین‌المللی و سیاست جدیدی که دولت در پیش گرفت، رفته‌رفته حوزه‌ها به عنوان یک مخالف و مبارز در برابر حکومت مطرح شدند....

□ شواهد مربوط به این تغییر سیاست رژیم نسبت به حوزه‌ها چه بود؟

● یکی از مواردی که دلیل خوبی برای بیان تغییر رژیم بود، همان کاستن از حجم تردد وسایل نقلیه به شهر قم بود.

قم از دیرباز محل عبور و مرور وسایل نقلیه‌ای بود که از سمت جنوب کشور می‌خواستند وارد تهران یا شهرهای شمال شوند، بود و به همین لحاظ تردهای بسیاری از قم صورت می‌گرفت.

از سوی دیگر قم به عنوان مرکز توزیع فراورده‌های نفتی به قسمتهای شمال و غرب ایران نیز مطرح بود و از این جهت نیز محل عبور بسیاری از کامیونهای نفتکش بود. اما بعد از اینکه دولت متوجه شد که حوزه علمیه قم می‌تواند به عنوان یک کانون بحران مطرح شود تصمیم گرفت، به انحای مختلفی از حجم تردها از قم بکاهد. به همین جهت دولت با کشیدن خط لوله نفت تا حدودی از حجم تردد کامیونهای نفتکش به شهر قم کاست.

اقدام دیگر دولت احداث جاده‌ای از مسیر ساوه به شهر اصفهان بود، تا از حجم مسافری به قم بکاهد. بنابر همین رویه، بعد از احداث جاده، تبلیغات فراوانی از سوی رژیم جهت مطلوب نشان دادن این جاده انجام گرفت و بسیاری از شرکتهای مسافری آن زمان مثل شرکت تی‌بی‌تی یا شرکت لوان‌تور، از آن مسیر تردد می‌نمودند.

اقدام دیگر رژیم برقراری پادگانی به نام پادگان منظریه در نزدیکیهای قم بود و

تمام این شواهد حکایت از این می‌نمود که قم می‌تواند به عنوان یک کانون خطرناک ایجاد بحران، برای رژیم مطرح باشد.

#### □ فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی روند این جریان را تسریع نکرد؟

● با فوت مرحوم بروجردی دو مسئله مهم به وجود آمد. یکی آنکه آن تمرکز و نقطه اتکایی که طلبه‌ها به یک قدرت و مرجع داشتند از بین رفت و مجدداً مسئله مرجعیت مطرح شد و دیگری تغییر ۱۸۰ درجه‌ای سیاست رژیم وقت نسبت به حوزه‌ها بود. اولین رویکرد تغییر سیاست رژیم، تلگرافی بود که شاه به مناسبت فوت آیت‌الله بروجردی به آیت‌الله حکیم در نجف مخابره نمود. صرف نظر از شایستگی‌های علمی آیت‌الله حکیم و اینکه او می‌توانست به عنوان یک مرجع علی‌الاطلاق مطرح شود اما این تلگراف معنای دیگری داشت و آن اینکه رژیم وقت خواهان آن بود تا مرجعیت در نجف باشد، هر چند که صلاحیت انتخاب مرجع با دولت نبود بلکه این انتخاب بیشتر خودجوش صورت می‌گرفته است.

مورد دیگر که بیانگر تغییر سیاست رژیم نسبت به حوزه‌ها، بعد از فوت آیت‌الله بروجردی بود مضایقی بود که از طرف دولت برای طلبه‌ها ایجاد شد. مثلاً در گذشته طلاب علوم دینی با مقداری درس خواندن، به یک مرکز دولتی دست پیدا می‌کردند که با آن می‌توانستند برخی از سمت‌ها را برعهده گیرند مثل اخذ مجوز دفتر اسناد رسمی یا دفتر ازدواج و طلاق یا ورود آنها در مراکز آموزشی که البته این مورد را هم خود طلاب مایل بودند و هم آنکه از سوی مراجع همواره توصیه‌هایی به طلاب برای ورود به مراکز آموزشی می‌شد. حال آنکه این امتیاز یعنی داشتن مدرک دولتی در زمانی که فرخ‌رو پارسا وزیر فرهنگ بود؛ در سال ۱۳۴۷ لغو گشت.

#### □ به نظر حضرت عالی علت تغییر سیاست‌های رژیم نسبت به حوزه چه بود؟

● به نظر می‌رسد تغییر رویه دولت به مناسبت دو عامل صورت گرفت. اولین عامل به قدرت رسیدن تکنوکرات‌ها در مناصب بالا، در دربار و در کابینه وزیران بود؛ کسانی که اصولاً تربیتشان تربیت سنتی نبود و از بافت قومی و فرهنگی ایران نیز چندان اطلاع نداشتند، به عنوان مثال شما سه نخست‌وزیر را در نظر بگیرید: علی امینی، اسدالله علم و حسنعلی منصور. از آنجایی که تربیت علی امینی به لحاظ خانوادگی با آن دو نفر دیگر تفاوت داشت و سیاست‌هایی را که او به کار گرفت تا حدود زیادی برگرفته از سیاست‌های گذشتگان است؛ یعنی چند بار به قم آمد، با علما دیدار کرد و حتی بعد از فوت مرحوم بروجردی در جلسه روضه‌خوانی منزل آن مرحوم به احترام ایشان

شرکت نمود. و به نظر می‌رسد به علت همین شناختش از جامعه ایران بود که موفق به اجرای برنامه اصلاحات ارضی گردید، بدون اینکه مشکل جدی برای حکومت به وجود آید. در صورتی که اسدالله علم و خصوصاً منصور که هر دو تکنوکرات بودند، از چنین رویه‌ای تبعیت نکردند. محمدرضاشاه هم به لحاظ روحی بیشتر متمایل به تکنوکراتها بود و به همین لحاظ تا حدودی از حوزه فاصله گرفت.

نکته دیگری که باعث تغییر سیاستهای رژیم شد مسئله اسرائیل و واکنش مسلمانها در برابر آن رژیم بود. مسئله رژیم اشغالگر قدس همواره به عنوان یک مسئله عمده در حوزه مطرح بود، لیکن به دلیل جو اختناق و پلیسی حاکم در آن دوره، حوزه‌ها نمی‌توانستند که این مسائل را بیان کنند. گویا مرحوم بروجردی درباره رژیم اشغالگر قدس چند مورد اعتراض کرده بودند که در روزنامه‌های آن دوره هم چاپ شده است ولی این اعتراضات تنها جنبه تذکر داشت.

بعد از فوت مرحوم بروجردی مسئله اسرائیل به طور جسته و گریخته در حوزه مطرح می‌شد.

□ بارزترین نمونه رودرویی رژیم با حوزه قم موضوع اصلاحات ارضی بود. گرچه قانون آن در سال ۱۳۳۷ در زمان وزارت کشاورزی سرلشکر حسن اخوی به تصویب مجلس شورای ملی رسیده بود اما تا زمانی که آیت‌الله بروجردی در قید حیات بودند دولت هیچ اقدام عملی در این مورد نکرد. شنیده‌ها و اطلاعات جنابعالی در این مورد چیست؟

● آنچه که معروف و مشهور است، این است که قبلاً این لایحه تنظیم شده بود و جهت توشیح ملوکانه آن را به شاه دادند ولی هنگامی که مرحوم بروجردی از این جریان مطلع شد، شخصی را نزد شاه فرستاد و پیغام داد که مایل به اجرای آن لایحه نیست و حتی بین طلاب مشهور بود که شاه به همان واسطه پیغام داد تا به عرض آیت‌الله بروجردی برسد و گفته بود خاطر ایشان جمع باشد، ما دستور می‌دهیم که آن لایحه اجرا نشود. بعدها نیز آیت‌الله بروجردی پیغام دادند که مایل هستند این نکته در روزنامه درج شود و شاه هم موافقت نمود. حال دقیقاً اطلاع ندارم که آن مطلب چاپ شده یا خیر؟ حتی شاه در کتاب انقلاب سفیدش نوشته زمانی که می‌خواستیم اصلاحات ارضی را اجرا کنم شخصی که از موقعیتی برخوردار بود و از روابط بین‌المللی آگاهی نداشت، مانع این کار شد که البته منظور من همان آیت‌الله بروجردی است. بعد از فوت مرحوم بروجردی، که دولت امینی به قدرت رسید در فروردین ۱۳۴۰ اعلام نمود که اصلاحات ارضی به عنوان اصلی‌ترین اولویتهای دولت او به شمار

می‌رود. آنها با تدابیری خاص ذهن علما را به این مسئله مشغول کرده بودند که خطر شورش دهقانها و نفوذ کمونیستها وجود دارد که با اصلاحات ارضی این خطر از بین خواهد رفت. چنانچه بعدها هم شاه در ملاقاتی با وزیر امور خارجه آمریکا همین مطلب را نقل کرد و گفت: ما با انجام اصلاحات ارضی، خطر کمونیسم را در ایران از بین بردیم.

□ اولین برخورد علنی میان رژیم با حوزه قم از زمان طرح موضوع انجمنهای ایالتی و ولایتی بود یا قبل از آن هم وجود داشت؟

● قبل از آن یک موضوعی در حد یک برخورد محلی در آبادان صورت گرفت که به نظر من این می‌توانست به عنوان اولین شکل مقاومت در برابر رژیم مطرح شود. قضیه آن بود که قرار شده بود، در شهر آبادان، در نزدیکی یک مسجد، سینمایی ساخته شود. این امر موجب شد تا عده‌ای از متدینین آبادان که دارای افکار سیاسی نیز بودند با این کار مخالفت کنند. این افراد تصمیم گرفتند تا به قم بیایند و به آیت‌الله گلپایگانی متوسل شوند. به همین دلیل هم به مسجد اعظم قم که در آن زمان محل تشکیل جلسات درسی آیت‌الله گلپایگانی بود، آمدند و بنده هم در جلسه حضور داشتم و اعتراض خود را نسبت به این اقدام، با ایشان در میان گذاشتند. آیت‌الله گلپایگانی پس از استماع سخنان آنان گفتند که من قبلاً این جریان را شنیده بودم. به همین دلیل هم نامه‌ای برای اعلیحضرت فرستادم و قرار شده است که ایشان جواب بدهند. نهایتاً به نظرم می‌آید که کار ساخت آن سینما متوقف ماند. حساسیت زیادی در افراد مذهبی به وجود آمده بود که بلافاصله مسائل را کم و بیش در حوزه مطرح می‌کردند.

□ رژیم با تصویب لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی چه اهدافی را تعقیب می‌نمود؟

● لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در کابینه علم مطرح شد و به تصویب رسید. براساس این لایحه، نمایندگان اقلیتهای مذهبی می‌توانستند به جای قرآن به کتابهای مقدس خودشان سوگند یاد کنند و همچنین در این لایحه حق شرکت زنان در انتخابات نیز آزاد عنوان شده بود که با مخالفت برخی از مراجع مواجه گشت. به نظر من رژیم با تصویب لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی چند هدف را تعقیب می‌نمود. هدف اول سنجش نیروی مقابلش یعنی نیروی علما و حوزه بود. هدف دیگر رژیم آن بود که به لحاظ روانی، نیروی مقابل خود را تخلیه کند تا بعد به کارهای به اصطلاح اساسی‌تر دیگر پردازد. این است که می‌بینیم بلافاصله دو یا سه ماه پس از لغو لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی، موضوع اصلاحات ارضی و فراندوم مطرح شد.

□ به نظر می‌رسد شاه با برگزاری رفراندوم مربوط به لوایح ششگانه انقلاب سفید قصد داشت تا ضمن بی‌توجهی به نظر علما و مراجع مذهبی، به نوعی آنان را در برابر مردم هم قرار دهد. سفر او به قم و سخنرانی تند او نسبت به روحانیون شاهی در اثبات این نظر است.

واکنش مراجع نسبت به رفراندوم و همچنین سفر شاه به قم چه بود؟

● بله. رژیم وقت قصد داشت تا با به رفراندوم گذاشتن لوایح ششگانه که علما با آن مخالف بودند، مردمی بودن خود را نشان دهد. به همین منظور در آستانه برگزاری رفراندوم، شاه مسافرتی به شهر قم کرد، به این تصور که همچون سابق مورد استقبال و توجه مردم واقع گردد تا به گونه‌ای حمایت مردم را در شهر قم که مرکز علما بود جلب نماید. برخی از مراجع که از این جریان مطلع بودند، مثل مرحوم آیت‌الله گلپایگانی به طور شفاهی به مردم گفتند کسی به استقبال نرود. به این ترتیب مسافرت شاه به شهر قم با استقبال شهروندان مواجه نگشت، شاید بتوان گفت که از آن زمان به بعد صف‌بندی آشکاری میان حوزه و دولت به وجود آمد و پیش از این هم مردم قم به مناسبت برگزاری رفراندوم، بازارها را تعطیل و به طرف صحن حرم حضرت معصومه (ع) حرکت کردند و شعار می‌دادند «ما تابع قرآنیم، رفراندوم نمی‌خواهیم». این تظاهرات منجر به دخالت پلیس شد و زد و خوردی بین مردم و نیروهای پلیس صورت گرفت. مردم چند ماشین پلیس را آتش زدند، اما در این حوادث کسی کشته نشد.

حادثه دیگری که در همین روز رخ داد سیلی محکمی بود که سیدی به نام آقاسید ابوالقاسم، (مشهور به آقابول) به گوش سرهنگ رضایی زد. سرهنگ رضایی که از فرماندهان نیروهای پلیس بود، در جلو صحن حرم و مدرسه فیضیه ایستاده بود. نقل می‌کنند که آق‌ابول آب دهانش را انداخت کف دستش، بعد گفت: اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ دستش را بالا برد و محکم زد توی گوش سرهنگ رضایی. این سیلی آق‌ابول تا مدتها در شهر قم شهرت داشت.

□ شما که به عنوان یک شاهد عینی در حوادث مدرسه فیضیه قم حضور داشته و نظاره‌گر کل

واقعه بوده‌اید، چگونه آن را توصیف می‌کنید؟

● در دوم فروردین ماه سال ۴۲ از سوی آیت‌الله گلپایگانی، مراسم سوگواری به مناسبت شهادت امام جعفر صادق (ع) در مدرسه فیضیه برگزار شد. به علت مصادف شدن این مراسم با ایام تعطیلات نوروزی، افزون بر تعداد طلابی که در مدرسه

اجتماع کرده بودند، زوار فراوانی نیز از شهرهای اطراف به آنجا آمده بودند. حدود ساعت ۲ یا ۲/۵ بعدازظهر بود که طبق معمول به مدرسه فیضیه رفتم. قبل از آنکه به مدرسه وارد شوم منظره‌ای را مشاهده کردم که هیچ‌گاه سابقه نداشت اما برای من سؤال‌انگیز هم نبود. بدین ترتیب که در مقابل مدرسه، چهار یا پنج کامیون پر از سربازان نظامی مستقر شده بودند. اما حدس زدم که شاید یکی از دلایل حضور این نظامیان، تعداد زیاد زوار قم باشد.

زمانی که به داخل مدرسه رسیدم دیدم که تمام محوطه حیاط، مملو از جمعیت است. در حالی که در سایر مجالس روضه‌خوانی که در مدرسه منعقد می‌شد معمولاً از همان ابتدا جمعیت زیادی شرکت نمی‌کردند؛ بلکه به تدریج بر تعداد جمعیت افزوده می‌شد. این نکته نیز گرچه می‌توانست سؤال‌برانگیز باشد، باز توجه من و سایر شرکت‌کنندگان را جلب ننمود، زیرا اصلاً تصور نمی‌کردیم که گروهی عمداً قصد دارند بسیج شوند و مجلس را بر هم زنند. به هر حال آنچه که ما در آن روز شاهد بودیم برپایی مجلس سوگواری باشکوهی بود که جمعیت فراوانی در آن شرکت کرده بودند.

□ آیا کسی هم به عنوان سخنران یا به عنوان روضه‌خوان در آن مجلس بود؟

● بله. به عنوان روضه‌خوان دو نفر از وعاظ مشهور قم آنجا بودند. سیدی بود به نام آل‌طه که اهل قم بود و روضه خوبی هم می‌خواند. نفر دیگر هم واعظ مشهوری بود که در حال حاضر مرحوم شده است به نام مرحوم حاج انصاری. در ابتدا سید آل‌طه به منبر رفت و شروع به وعظ نمود، در همین حال چند نفر از مستمعین بی‌مناسبت صلوات فرستادند؛ منتها جلسه به هم نخورد. هنوز احتمال نمی‌دادیم که دسیسه‌ای در کار باشد. به هر حال سید آل‌طه زود منبر را جمع و جور کرد و پایین آمد و حاج انصاری به منبر رفت.

حاج انصاری تا حدودی در بیاناتش صراحت لهجه داشت و در منابر قبلی‌اش هم گاهی با صراحت به دولت حمله می‌کرد. به خاطر دارم ایشان که به منبر رفتند، در ابتدا داستان آن شتر را از مولوی نقل نمودند که:

آن یکی پرسید اشتر را که هی  
از کجا می‌آیی ای اقبال پی  
گفت از حمام گرم کوی تو  
گفت خود پیدا است از زانوی تو

بعد از خواندن این شعر گفت: دولت می‌گوید ما طرفدار دین هستیم، در حالی که ما نمی‌دانیم دم خروس را باید قبول کنیم یا قسم حضرت عباس را.

با گفتن این جمله عده‌ای صلوات فرستادند و نظم جلسه به هم خورد. از این زمان بود که متوجه شدیم احتمالاً خبرهایی هست و عده‌ای بسیج شده‌اند تا نظم جلسه را بر هم بزنند. تعدادی از آقایان شرکت‌کننده در جلسه نیز وقتی وضعیت را فهمیدند مدرسه فیضیه را ترک کردند.

حاج انصاری به هر ترتیبی بود منبر را تمام کرد و پایین آمد، اما دیگر مسئله علنی شده بود و تعدادی که معلوم بود از قبل بسیج شده‌اند شروع کردند به گفتن «جاوید شاه».

#### □ واکنش طلاب چه بود؟

● وقتی که شعارهای «جاوید شاه» شروع شد، طلاب واکنش از خود نشان ندادند و هنوز درگیری فیزیکی صورت نگرفته بود. در ابتدا ما حدس نمی‌زدیم که کار به درگیری فیزیکی و کتک‌کاری بینجامد. گروهی که برای ضرب و شتم آمده بودند، وقتی دیدند که طلاب واکنش خاصی از خود نشان نمی‌دهند؛ با استفاده از سنگریزه‌های درون باغچه مدرسه، سنگهایی را به سمت طلاب پرت نمودند. قصد آنان از این کار آن بود تا بهانه‌ای برای درگیری پیدا کنند.

آنها سنگها را پرتاب کردند و شعارهای «جاوید شاه» و «مرگ بر مرتجع» را سر دادند. در این زمان عده‌ای از دوستان ما از پلکان و از طریق پشت‌بام فرار کردند، اما ما ماندیم و به طبقه فوقانی مدرسه فیضیه رفتیم.

در آنجا بالکنها و ایوانهایی وجود داشت که با آجر به صورت کنگره‌ای ساخته شده است. ما این قسمت‌ها را خراب کردیم. و با آجر به آنان حمله کردیم. جالب این بود که بعد از مدت کوتاهی آن عده مغلوب شدند و مدرسه فیضیه را ترک کردند و ما احساس کردیم که پیروز شده‌ایم. اما ناگهان برای بار دوم با کمک کماندوهای تعلیم‌دیده و نیروهای شهربانی به طرف ما حمله کردند.

#### □ در این درگیریها نیروی پلیس یا کماندوها مبادرت به تیراندازی نکردند؟

● من در قسمت بین مدرسه و صحن عتیق قم یعنی سر در فتحعلی‌شاه که یک ساعت کوکی نیز در آنجاست، دیدم پاسبانها تیر هوایی شلیک می‌کردند، اما در داخل مدرسه تیراندازی نشد.

حمله دوم آنها بسیار وحشیانه بود، آنها با پنجه بوکس و چوب و باتوم به ما حمله‌ور شدند و کتک زدن طلاب از همین جا شروع شد.

#### □ آیت‌الله گلپایگانی خودشان در این جلسه شرکت داشتند؟

● بله. در جلسه سوگواری تشریف داشتند و در قسمت غربی داخل یک حجره بودند و یکی از طلاب به نام شیخ علی لُر از ایشان به خوبی دفاع می‌کرد. بعد از آنکه حمله دوم آنها شروع شد، دیگر متوجه نشدم که آیت‌الله در همانجا ماند یا آنکه ایشان را به منزلشان منتقل نمودند.

با شروع حمله دوم نیروهای پلیس به طلاب، من به اتفاق دو طلبه دیگر به نامهای شیخ اسدالله خادمی و شیخ حسین مهجوری که نابینا بود، به درون یکی از حجره‌های مدرسه رفتیم و از پشت پنجره اتفاقات و حوادث را مشاهده می‌کردیم. در همین زمان سنگی به سمت پنجره پرتاب شد و به صورت شیخ اسدالله که نزدیک‌تر از من به پنجره ایستاده بود خورد و پیشانی‌اش شکافته شد. طولی نکشید که در حجره باز شد و دو یا سه پاسبان با باتوم و چوب به داخل حجره آمدند و ما را کتک مفصلی زدند و بعد گفتند که از حجره بیرون برویم، من گفتم که این دوست ما حالش خوب نیست و دارد می‌میرد. گفتند که شما با او کاری نداشته باشید و بیرون بروید.

به اتفاق دوست نابینایم شیخ حسین مهجوری از حجره بیرون آمدیم، آنان تمام طلابی را که درون حجره‌ها رفته بودند، یعنی در حدود ۱۰۰ الی ۱۵۰ طلبه را با ضرب و شتم بیرون آوردند و در ایوانی در نزدیکیهای مدرسه دارالشفا جمع کردند. ما را نیز به آنجا بردند و در تمام طول مسیر ما را به باد کتک و ناسزا گرفتند.

به یاد دارم آنها دکتر مفتوح را، که در آن زمان مدرس ما بود، به طرز فجیعی به میان ایوان آوردند. عمامه او را به دور گردنش انداخته بودند و او را می‌کشیدند تا اینکه او را به همان جایی که ما بودیم آوردند. تعدادی مجروح بودند و ناله سر می‌دادند و مابقی هم به علت کتک‌هایی که خورده بودیم اغلب کوفته بودیم.

دو پاسبان مسلح نیز مسئول نگهداری از ما بودند، این پاسبانها اصرار داشتند که ما جاوید شاه و مرگ بر فلان مرجع بگوییم که بعضی از شدت ترس و وحشت می‌گفتند و برخی هم سکوت کرده بودند.

این جریان‌ها تا نزدیکیهای غروب ادامه داشت و ما همانجا بودیم. به محض اینکه چراغها روشن شد، متوجه شدیم که کسی در مدرسه نیست. با احتیاط اطراف را بررسی کردم و دیدم انگار هیچ خبری نیست. اصلاً مثل اینکه کسی آنجا نبوده است. برای کمک به دوستم آقای شیخ اسدالله خادمی از پله‌های مدرسه به طبقه بالا رفتم اما او را پیدا نکردم، گویا او را برده بودند. به این ترتیب من هم به منزل رفتم. بعدها او را در حالی که سرش را باندپیچی کرده بود دیدم. از او پرسیدم که چه اتفاقی افتاد. او گفت: مرا به شهربانی بردند و در آنجا سرم را پانسمان و بعد از چند سؤال آزاد کردند.

به همان ایوان برگشتم و به اتفاق دوست نابینایم از مدرسه خارج شدیم. ما تصور می‌کردیم که شهر شلوغ باشد ولی وقتی به بیرون رفتیم دیدیم که شهر آرام است.

□ آیا در حادثه مدرسه فیضیه کسی هم کشته شد؟

● ظاهراً تنها یک نفر که خارج از مدرسه بود کشته شد اما در داخل مدرسه هیچ کسی کشته نشد. آن فردی هم که در خارج از مدرسه کشته شد مرگش، به علت پرتاب آجر و اصابت آن به سرش بوده است، نه به دلیل تیراندازی. البته در پشت بام مدرسه تیراندازی می‌شد. تیراندازی هم هوایی بود و رو به کسی شلیک نشد.

حوادث آن روز تا نزدیکیهای مغرب ادامه داشت، افراد زیادی مجروح شده بودند و صدماتی نیز به ساختمان مدرسه فیضیه وارد آمد. طلبه‌های جوان در مقابل یورش نظامیان، چون وسیله‌ای برای دفاع از خود نداشتند با استفاده از آجرهای ساختمان به مقابله می‌پرداختند. در مقابل نیروهای رژیم در حمله‌ای شدید به تخریب ساختمان پرداختند. آنها برای اینکه بتوانند وارد حجره‌ها بشوند، درب و پنجره‌ها را شکستند. برخی علما نیز معتقد بودند که قسمتهای آسیب دیده، نباید بازسازی بشود تا مردم برای تماشای آن آثار، به حوزه بیایند.

از حوادث دیگر که در همین روز اتفاق افتاد، سوزاندن کتابها از سوی نیروهای رژیم بود. آنها بعضی از کتابهایی را که از حجره طلاب به دست می‌آوردند در صحن مدرسه آتش زدند.

□ فردای آن روز یعنی سوم فروردین آیا درگیری دیگری رخ نداد؟

● فردای آن روز مجدداً به حوزه رفتیم. مردم فراوانی به حوزه آمده بودند، عده‌ای از طلاب نیز که در حوادث روز قبل حضور داشتند نیز به آنجا آمده بودند و آنجا را به یک صحنه تبلیغاتی تبدیل کردند.

بدین ترتیب که هر کدام از طلبه‌ها در برابر حجره‌های خودشان ایستاده بودند و برای مردم، در مورد حمله روز قبل نیروهای رژیم، توضیح می‌دادند و آثار به جا مانده را به مردم نشان می‌دادند. من نیز در روز سوم همین کار را کردم. عبا و قبایم که در روز قبل خونی شده بود را با خود به مدرسه بردم و به عنوان یک سند به مردم نشان دادم. جریان به همین منوال گذشت تا اینکه در بعدازظهر روز سوم یا چهارم بعد از حادثه بود که نیروهای رژیم مجدداً آمدند و آنجا را کاملاً اشغال نموده و اجازه ندادند کسی وارد مدرسه شود.

□ واکنش آیات عظام و مراجع آن زمان در مورد حوادث مدرسه فیضیه چه بود؟

● به جهت جو پلیسی حاکم در آن روزگار، شرایط ایجاب نمی‌کرد که آیات عظام چیزی بگویند. آنها مردم را به صبر و شکیبایی فرامی‌خواندند، شاید تندترین واکنش برخورد شجاعانه امام خمینی (ره) بود. در همان روز دوم فروردین که نیروهای رژیم مشغول حمله و ضرب و شتم طلاب بودند خبر به امام خمینی رسید. ایشان که خودشان در منزل جلسه روضه‌خوانی داشتند، همان لحظه تصمیم گرفتند تا به محل حادثه آمده و در صحنه حضور داشته باشند. اما عده‌ای ایشان را از این تصمیم منصرف نمودند و گفتند که صلاح حضرت‌عالی نیست که این کار را بکنید. البته در همان زمان در میان مراجع بودند کسانی که معتقد بودند که نباید با دولت درافتاد و اعتقادی به فعالیتهای سیاسی نداشتند.

چند روز بعد از این حادثه در چهاردهم فروردین مرحوم آیت‌الله حکیم تلگرافی به حضرت آیت‌الله خمینی ارسال کرد و از ایشان و کلیه آیات عظام قم جهت تشریف‌فرمایی به عتبات عالیات دعوت نمود.

□ هدف ایشان از این اقدام چه بود و امام خمینی چه جوابی به این تلگراف دادند؟

● در حقیقت آیت‌الله حکیم تا قبل از آن تلگرافی که شاه به ایشان کرد موقعیت چندانی در بین طلاب آن زمان نداشتند، بنابراین اگر تلگرافی هم از ایشان رسیده باشد قطعاً چندان مورد توجه امام خمینی و طلاب قرار نگرفته است. اما به نظر من عمل آیت‌الله حکیم مبنی بر ارسال تلگراف دعوت علما به نجف کار پسندیده‌ای بوده است؛ شاید قصد ایشان آن بوده تا به دستگاه حکومتی ایران بگویند که حوزه‌های علمیه چندان هم بی‌پناه نیستند. به هر حال نه تلگراف شاه به آیت‌الله حکیم و نه تلگراف آیت‌الله حکیم به امام خمینی هیچ‌کدام انعکاس فراوانی در حوزه نداشتند.

□ در مورد حوادث ۱۵ خرداد چه مشاهدات یا خاطراتی دارید؟

● بنده از حوادث ۱۵ خرداد مشاهداتی ندارم به این دلیل که ۱۵ خرداد سال ۴۲ مصادف بود با ایام عاشورا و همان‌طوری که می‌دانید در این ایام اکثر طلاب در قم نمی‌مانند بلکه هر کدام به جایی می‌روند و مشغول وعظ و خطابه می‌شوند. من هم این ایام برای تبلیغ به خارج از قم و تهران رفته بودم و مشاهداتی از حوادث قم نداشتم. اما تحلیل بنده در مورد حوادث ۱۵ خرداد در شهر تهران به خصوص حمله عده‌ای به کتابخانه پارک‌شهر تهران این است که شاید رژیم قصد داشته است با چنین کاری توسط عمال خودش، موضوع حمله به مدرسه فیضیه را کم‌اعتبار جلوه دهد و

آن را لوٹ کند.

□ آیا در مورد حوادث تاریخی در سالهای ۴۲ تا ۵۷ خاطرات یا مشاهدات دیگری دارید؟  
● خیر. اطلاعات بنده به جز مواردی که خدمتتان عرض کردم از طریق کتب و مطالبی است که کماکان همه افراد می‌دانند.

□ جدای از مسائل تاریخی و روند تحولات حوزه مباحث دیگری در مورد خود حوزه‌ها، و شرایط ورود به حوزه‌ها وجود دارد. در این رابطه سؤال این است که آیا شرایط ورود به حوزه‌ها برای همه یکسان بود یا خیر؟ و اصولاً بر چه مقولاتی تأکید می‌شده است؟

● از آنجا که مهم‌ترین انگیزه ورود به حوزه، تشخیص حلال و حرام بوده است؛ بنابراین در حوزه‌های علمیه بر روی هر کس که مشتاق بود، باز بوده است و افراد علاقه‌مند به حوزه‌ها می‌آمدند، بدون اینکه از طرف حوزه‌های علمیه هیچ‌گونه قول مساعد مبنی بر کمک و مساعدتهای مادی به آنها بشود. همچنین در حوزه‌ها این تشکیلاتی که در دانشگاهها باب است و اخیراً در حوزه نیز رواج یافته مثل سلف سرویس، خوابگاه و... وجود نداشته است.

یعنی طلاب، حجره‌هایی داشته‌اند که در همانجا پخت و پز می‌کردند، غذا می‌خوردند، مطالعه و از مهمانان‌شان نیز پذیرایی می‌کردند. مقوله‌ای که در اینجا مهم است انگیزه ایمانی طلاب در ورود به حوزه بوده، طلاب بدون هیچ پشتوانه مالی از سوی دولت و یا پشتوانه قدرتی تنها به لحاظ انگیزه ایمانی درس می‌خواندند. به همین جهت نیز بر مقوله تقوا بسیار تأکید می‌شده است که هم به صورت اشارات درسی در درس طلاب مطرح می‌شده و هم مدرسین به صورت الگوهای عملی تقوا مطرح بودند. یعنی طلبه از استادش ضمن اینکه درس را فرامی‌گرفته است خیلی چیزها را نیز در عمل یاد می‌گرفته است.

مقوله دیگری که در حوزه‌ها بر آن تأکید بسیاری می‌شد فهم طلاب بود. در اول طلبگی کتابی می‌خواندیم به نام صرف میر، در اول این کتاب آمده است که: بدان ایدک‌الله تعالی که کلمات و لغات عرب بر سه قسم است، اسم است و فعل است و حرف. استاد در همین جمله اول توقف می‌کرد و از طلبه می‌پرسد که چرا گفت بدان و نگفت بخوان. بدین ترتیب بود که در حوزه بر مقوله فهم و استنباط تأکید بسیار می‌شود. فلذا بدین ترتیب نیست که:

نه هر که طرف کلاه کج نهاد و تند نشست      کلاه‌داری و آیین سروری داند  
هزار نکته باریکتر زمو اینجاست      نه هر که سر بترشد قلندری داند

جالب است که در کتاب شرح لمعه جایی که شرایط اجتهاد را توضیح می‌دهد بعد از ذکر پاره‌ای از شرایط مثل اینکه مجتهد باید منطبق بداند و... در نهایت توضیح می‌دهد که اما اجتهاد چیز دیگری است و «لاکن العلم نورٌ یقذفه الله فی قلب من یشاء» یعنی علم نوری است که خداوند بر دل هر کس که مایل است می‌تابد و هر کس نمی‌تواند مجتهد باشد، هر چند که اغلب شرایط را داشته باشد.

مقوله دیگری که در حوزه‌ها مطرح است ارتباط و مراودات طلاب با مردم می‌باشد. سیستم حوزه به گونه‌ای است که طلاب در ارتباط با مردم قرار می‌گیرند. یعنی مردم می‌توانند به مدرسه بیایند. حتی می‌توانند در درسهایی که مورد علاقه ایشان است شرکت کنند. بنابراین هیچ ممنوعیتی مبنی بر ورود مردم به حوزه نبوده است. از سوی دیگر طلاب نمازشان را با مردم می‌خوانند، حتی بعضی در حجره‌های طلاب به عنوان میهمان می‌مانند. این درهم آمیختگی طلاب و مردم نیز یکی از مشخصات نظام حوزوی است.

□ در مورد درآمد و نحوه گذران زندگی، اصولاً طلاب علوم دینی چه مشاغلی را می‌توانستند انتخاب نمایند؟

● در آن دوره‌ای که ما در حوزه بودیم برای طلاب حوزه علمیه ۴ ممر بیشتر وجود نداشت. یکی رشته وعظ بود. یعنی طلاب می‌توانستند به عنوان واعظ وارد جامعه شوند. این دسته از طلاب معمولاً منبر می‌رفتند و مردم نیز بدون آنکه شرط و بیعی در این زمینه وجود داشته باشد وجهی به وعظ پرداخت می‌نمودند. راه دیگر امام جماعت شدن بود. هر چند که امام جماعت شدن، شرایط خاصی ندارد و هر کسی می‌تواند امام جماعت بشود ولی عموماً مردم به خصوص در ماههای محرم و رمضان به علما رجوع می‌کردند و می‌گفتند ما کسی را می‌خواهیم که بتواند مسائل حلال و حرام را بگوید، روایت و حدیثی نقل کند و ضمناً نماز نیز بخواند که آن عالم نیز بنابر تشخیص خود، یکی از طلاب را معرفی می‌کرد. و بدین ترتیب عده‌ای از طلاب امام جماعت می‌شدند.

راه دیگر مجتهد شدن و مرجع دینی بودن است، اگر طلبه‌ای استعداد و قدرت استنباط داشته باشد، می‌تواند تلاش کند تا در چنین موقعیتی قرار گیرد. مسئله‌ای که الآن مطرح است جواز اجتهاد است. یعنی امروزه کسی را به عنوان مجتهد می‌شناسند که دارای جواز اجتهاد باشد. در حالی که داشتن جواز اجتهاد جزء شرایط مجتهد شدن نیست. یعنی کسی ممکن است ادعا کند که من مجتهد هستم بدون اینکه جوازی

داشته باشد.

منصب دیگر مدرس بودن است یعنی طلبه می تواند واعظ نشود، امام جماعت هم نشود و مرجع هم نباشد و در عین حال در حوزه بماند و به تدریس بپردازد.

□ در مورد همین منصب مدرسی شرایط احراز این منصب چیست؟ یعنی طلبه باید از لحاظ علمی به چه مرحله ای برسد تا بتواند مدرس شود؟ و اصولاً چگونه است که درس کسی مورد توجه واقع می شود؟

● اولاً احراز این منصب جواز خاصی ندارد یعنی اگر فردی درسی را خواند و بر آن مسلط شد می تواند به تدریس بپردازد. اما در این مورد که چگونه می شود درس فردی با اقبال مواجه می شود و استمرار می یابد و دیگری خیر، باید گفت که طلاب در حوزه علمیه در انتخاب استاد آزاد هستند. مدرسین نیز در درس دادن آزادند. بنابراین هر طلبه می تواند استادی را انتخاب کند و یا از درس او به درس استاد دیگری برود. این موضوع باعث می شود تا مدرسینی که هم مسلط و هم دارای قدرت انتقال بالایی هستند، خود به خود برگزیده بشوند.

بد نیست خاطره ای را در این مورد عرض کنم. یکی از کتابهای مشکل حوزه که در آخرین مقطع سطح در اصول خوانده می شود کتاب کفایة الاصول است که همزمان با درس خارج خوانده می شود. در آن زمان خیلی ها این کتاب را تدریس می نمودند اما یک نفر در میان این اساتید وجود داشت که درس کفایة ایشان در رأس همه مدرسین بود. ایشان مرحوم طباطبایی معروف به آقای سلطانی (پدرخانم حاج احمدآقا خمینی) بود. ما شنیده بودیم که درس کفایه بسیار مشکل است اما وقتی به درس ایشان رفتیم به قدری مسلط بودند که احساس می کردیم این کتاب بسیار راحت است و همین مورد یعنی تسلط ایشان باعث شده بود تا مورد اقبال عده زیادی قرار گیرد. بنابراین اقبال عامه شرط اصلی می باشد.

□ در مورد کتب درسی حوزه و محتوای مسائل که در حوزه ها تدریس می شده است آیا تغییراتی هم در طول زمان به وجود آمده است؟

● بعضاً در نوع کتب درسی حوزه علمیه تغییراتی بوده است اما در محتوای مسائل و خود مواد درسی می توان گفت که از زمان شیخ مفید تا حدوداً ۵۰ سال پیش هیچ تغییری صورت نگرفته و چیزی بر مواد درسی حوزه افزوده نشده بود. مواد درسی همانهایی بوده اند که قبلاً نیز خوانده می شدند. اگر هم چیزی افزون بر مواد درسی مطرح می شده به عنوان مطالب خارج از برنامه بوده است که این نوع دروس معمولاً

در روزهای پایانی هفته یعنی پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها که حوزه تعطیل بود، تدریس می‌شد. این دروس عبارت از ریاضیات، اخلاق، فلسفه، نجوم و هیئت بود.

□ آیا این تحول منحصراً در حوزه قم شکل گرفت؟ اصولاً زمینه‌های این تحول چه بوده است؟

● اصولاً در حوزه علمیه قم، گرایش به سوی علوم جدید بیشتر بوده است. یعنی با ظهور افکار و گرایشهای فکری و تحولات سیاسی جدید و خصوصاً با گسترش مراودات فرهنگی جامعه ایران با اروپا، پرسشها و سؤالات جدیدی مطرح شد که اغلب موضوعات را در برمی‌گرفت، و می‌توانست در عقاید مذهبی افراد نیز اثراتی بگذارد. از آنجایی که حوزه‌های علمیه به عنوان پاسداران مبانی دین و اصول عقاید دینی مطرح بودند بنابراین می‌بایستی به آن پرسشهای جدید، پاسخهایی در خور ارائه می‌شد. در این مقطع بود که ضرورت فراگیری و آشنایی با علوم جدید در حوزه به صورت یک مسئله جدی درآمد. عده‌ای معتقد بودند که جهت ارائه پاسخی خردپسند به پرسشهای نوین می‌بایستی علوم جدید را فراگرفت و از ابزار آن علوم بهره‌مند شد و اینجا بود که ضرورت فراگیری زبان خارجی و استفاده از روزنامه و رادیو در حوزه‌ها به وجود آمد. عده‌ای نیز اصولاً با طرح چنین افکاری در حوزه‌ها مخالف و معتقد بودند که نبایستی روی خوش به علوم جدید نشان داد.

مسئله دیگری نیز که در این زمان مطرح شد لزوم برقراری نظم و ترتیب خاص در حوزه بود. پیدایش چنین تفکری نیز با تحولات روز بی‌ارتباط نبود.

با پیدایش شهرهای بزرگ و توجه مردم به تنظیم اوقاتشان و جایگیری نظم به عنوان یکی از اصول در جوامع جدید، این مسئله در حوزه مطرح شد که چرا حوزه نباید از نظم خاصی تبعیت کند. همان‌طوری که قبلاً نیز اشاره کردم، انگیزه افرادی که به حوزه می‌آمدند عمدتاً تشخیص حلال و حرام و فهم عمیق‌تر از مسائل دینی بوده است. بنابراین هر کسی می‌توانست به اتکاء فهم خودش به حوزه بیاید و درس بخواند. در نهایت نیز مدرکی در کار نبوده است تا طلاب بخواهند از مزایای آن استفاده نمایند گو اینکه بدون منافع و مزایا هم نبوده است.

به موازات تغییرات فکری جدید، این تفکر در حوزه شکل گرفت که حوزه چون متصدی امر تعلیم و تربیت می‌باشد، بهتر است تابع نظم باشد و به فارغ‌التحصیلان نیز مدرکی اعطا شود. بنابراین می‌توانیم بگوییم که تحولات جدید در حوزه دو مسئله را به وجود آورد یکی فراگیری معلومات جدید و دیگری به وجود آمدن نظم و ترتیب

در حوزه بود.

□ در مورد ضرورت فراگیری علوم جدید در حوزه علمیه چه اقداماتی انجام شد و نظر علما در این رابطه چه بود؟

● مرحوم آیت‌الله بروجردی بنا بر دلایلی نسبت به مؤسسات تبلیغی اسلامی و همچنین نسبت به دانشکده منقول و معقول و دانشکده الهیات نظر مساعدی نداشتند و تقریباً اکثریت نیز تابع همین رأی بودند. لیکن عده بسیار قلیلی نیز معتقد بودند که طلاب حوزه علمیه می‌بایستی مدارج دانشگاهی را نیز طی کنند، با این تفاوت که کار اصلی آنها در حوزه باشد؛ یعنی اصل را بر حوزه قرار دهند و در کنار آن به درس دانشگاهی نیز بپردازند، طرفداران این نظریه در حوزه اندک بودند به همین سبب نیز افراد کمی جذب این کار شدند.

شاید اولین شخصی که در حوزه علمیه قم در کنار دروس حوزه‌ای به دانشگاه رفت و تیتراژ دانشگاهی نیز کسب کرد، پسر مرحوم آیت‌الله صدر یعنی امام موسی صدر بود. در آن دوره او برای طلاب جوان به عنوان الگو مطرح شد. اما امثال آقای صدر اندک بودند و در حوزه هم به این اشخاص توجهی نمی‌شد.

با توجه به شکل‌گیری جریانات سیاسی جدید خصوصاً نضج‌گرایشهای کمونیستی در ایران و پیدایش مناظراتی میان متدینین و ماتریالیستها، کم‌کم این فکر در حوزه مطرح شد که محصلین حوزه باید از علوم جدید هم اطلاع پیدا کنند و به این شکل بود که علوم جدید در حوزه راه یافت.

این علوم شامل اطلاعاتی مربوط به زیست‌شناسی، فیزیک و شیمی در حوزه علوم طبیعی و در حوزه علوم انسانی فلسفه و فراگیری زبان خارجی بود. بنده خودم شاهد بودم که مرحوم دکتر بهشتی در رابطه با فراگیری زبان خارجی، طلبه‌های جوان را جمع کرده بودند و کلاسهای شبانه‌ای تشکیل داده بود که طلاب زبان یاد بگیرند تا هم بتوانند از مآخذ خارجی استفاده کنند و هم بتوانند با دنیای خارج از طریق زبان ارتباط برقرار کنند. بعد از این اقدامات کم‌کم قُبْح فراگیری علوم جدید در حوزه از بین رفت و حتی طلاب علوم دینی به اخذ مدرک از دانشگاهها کشیده شدند.

□ در مورد نظم‌پذیری حوزه‌ها چه اقداماتی در حوزه صورت گرفت؟

● مسئله نظم‌پذیری از زمانی شروع شد که ارتباطات اجتماعی گسترش یافت و به علت وجود وسائل ارتباط جمعی و ازدیاد تماسها و مراودات در سطح جامعه، این بیم

وجود داشت عده‌ای که در حوزه هستند مبدا عمرشان را به بطالت بگذرانند. این بود که اولین گام را مرحوم آیت‌الله بروجردی برداشتند. ایشان جهت پرداخت شهریه به طلاب سه مرحله قائل بود که امروزه نیز کمابیش در حوزه رعایت می‌شود. ایشان برای اینکه تشخیص بدهند که چه شخصی می‌تواند از یک مرحله به مرحله دیگر برود آزمونی را برقرار نمودند. طلاب برای ورود در هر مرحله می‌بایستی آزمونی را بگذرانند و به تناسب هر مرحله، شهریه خاصی را به صورت ماهیانه دریافت نمایند. این آزمون به صورت سالانه برگزار می‌شد. محصلین حوزه تحت شرایط خاص می‌توانستند برای شرکت در این آزمون که چندان هم دشوار نبود شرکت نمایند.

مرحله اول شهریه زمانی بود که آنها بتوانند کتاب شرح لمعه را امتحان بدهند. مرحله بعدی آزمون کتابهای رسائل و مکاسب بود. کتاب رسائل که همان کتاب فرائدالاصول است مربوط به اصول می‌باشد و کتاب مکاسب هم کتابی در فقه است. مرحله سوم نیز که همراه امتحان خارج بود از کتاب کفایه آزمون به عمل می‌آمد.

□ آیا شهریه پرداختی برای همه افراد مساوی بود؟

● پرداخت شهریه بین افراد مجرد و متأهل متفاوت بود. بدین صورت که افراد متأهل دو برابر افراد مجرد شهریه دریافت می‌کردند. یادم هست وقتی که مرحله اول را امتحان دادم، مرحوم آیت‌الله بروجردی برای بنده ۱۲ تومان شهریه ماهیانه مقرر نمودند که البته این میزان برای مجردها بود. یعنی برای افرادی که متأهل بودند و مرحله اول را امتحان می‌دادند ۲۴ تومان مقرر می‌شد.

در همین زمان شهریه طلبه‌ای که در مرحله دوم بود ۱۷ تومان برای مجردها و ۳۲ تومان برای متأهلها و کسی که سطح خارج بود یعنی در مرحله سوم ۲۴ تومان برای مجردها و ۴۸ تومان برای متأهلها مقرر می‌شد.

بعد از فوت مرحوم بروجردی پرداخت شهریه طلاب میان آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله گلپایگانی تقسیم گردید. مثلاً اگر طلبه‌ای ۳۰ تومان شهریه می‌گرفت، ۱۵ تومان آن را آقای شریعتمداری و ۱۵ تومان دیگر را آقای گلپایگانی پرداخت می‌کردند. بعد از مدتی هر کدام از آیات عظام مستقلاً شهریه می‌پرداختند. بعد هم حضرت امام خمینی شهریه پرداخت می‌کرد و بعد از ایشان مرحوم حاج سید احمد خوانساری شهریه می‌دادند.

□ در مورد نظم‌پذیری حوزه‌ها صحبت می‌فرمودید.

● بله. عرض کردم که اولین گام توسط مرحوم آیت‌الله بروجردی در مورد پرداخت شهریه بر اساس مراحل سه‌گانه صورت گرفت. اما یکی از کسانی که نقش مؤثر و عمده‌ای در این راه داشت و امروزه جزء مراجع محسوب می‌گردد آیت‌الله ناصر مکارم‌شیرازی بود. ایشان جلساتی را در شبهای پنجشنبه و جمعه داشتند که به اعتقاد بنده، این جلسات هم جهت آشنایی با علوم جدید و هم جهت برقراری نظم و انضباط در حوزه نقش مؤثری را داشته است. بحث جلسات شبهای پنجشنبه مربوط به اعتقادات بود و مردم هم استقبال بسیار خوبی از این جلسات می‌کردند. طلاب نیز برای شرکت در آن جلسات می‌آمدند. ایشان بحث خود را با خداشناسی آغاز می‌کردند و در جاهایی که به جهان و روز قیامت می‌رسیدند، به مناسبت از آراء کمونیستها و ماتریالیستها نیز بحث می‌نمودند و به این ترتیب ایشان توانسته بودند بهانه‌ای به دست آورند تا این‌گونه مباحث را در میان طلاب به صورت علنی مطرح کنند. از این جلسات استقبال فراوانی شد.

ایشان در ضمن صحبتها پس از ذکر دیدگاه متفکرانی مثل مارکس و لنین و جان لاک و سایرین، به نقد آرای آنها می‌پرداختند. جلسه دیگر ایشان شبهای جمعه در کتابخانه مدرسه حجتیه که متولی‌اش در آن زمان آقای شیخ مهدی حائری بود برگزار می‌شد. در این جلسات بود که ایشان قصد داشتند تا نظم‌پذیری را به گونه‌ای رواج دهند. تشکیل این جلسات در ساعات خاصی بود و زمان تشکیل جلسه نیز از قبل مشخص می‌شد و دقیقاً در همان سر وقت نیز جلسه شروع می‌شد و عده‌ای نیز موظف شده بودند که به محض شروع جلسه در ساعت مقرر درب ورودی را ببندند. این اقدام آقای مکارم‌شیرازی، اعتراضاتی را نیز در پی داشت اما با این حال این جلسات به همین ترتیب برقرار می‌شد و دیگر مثل مجلس روضه‌خوانی نبود که هر کسی هر وقت دلش خواست وارد شود یا بیرون برود. در این جلسات هم، زمان مشخص بود و هم کسانی که شرکت می‌کردند، معلوم بودند. بنده نیز در این جلسات قبل از شروع بحث، حضور و غیاب می‌کردم. از آقایانی که در این جلسات شرکت می‌نمودند آقایان حاج سید حسن طاهری خرم‌آبادی، سید هادی خسروشاهی، عمیدزنجانی و علی حجتی‌کرمانی و تعداد دیگری که الآن حضور ذهن ندارم بودند. در این جلسات طلاب شرکت‌کننده طبقه‌بندی شده بودند و هر کدام از شرکت‌کنندگان، کار و زمینه تحقیقی مشخصی داشتند. مثلاً یکی موظف شده بود که در مورد ماتریالیستها کار کند. مرحوم توکلی‌کرمانی موظف بود راجع به حمایت از حیوانات در اسلام مباحثی را آماده کنند. بنده نیز موظف بودم تا در مورد فرقه بهائیت

مطالبی را آماده کنم. یکی از موارد مهم این جلسات آن بود که همگی قرار گذاشته بودیم که برای استفاده منابع و مأخذ تحقیقاتمان، از منابع دست اول استفاده کنیم، بنابراین ما کار تحقیقاتی به معنای واقعی کلمه انجام می‌دادیم. کار دیگری که به صورت فرعی انجام می‌دادیم، جمع‌آوری احادیثی در رابطه با مسائل اجتماعی بود که بعدها این احادیث توسط آقای حاج سیدعلی محقق داماد پسر بزرگ آقای داماد ترجمه شد و به صورت کتابی مستقل با عنوان اسلام در قلب اجتماع چاپ شد.

مسئله دیگری که از کنار همین جلسات به وجود آمد، فکر داشتن یک مجله یا روزنامه بود که بعدها با همت آقایان موسوی اردبیلی، صدر، سبحانی، مکارم و دوانی با نام مکتب اسلام منتشر گردید. بعدها نیز افراد دیگری از جمله آقای شیرازی و دیگران مقالاتی را در آنجا نوشتند.

بعدها این نشریه به علت نداشتن جواز موقتاً تعطیل ولی پس از مدتی، دو مرتبه چاپ شد. دولت وقت هم خیلی مایل بود که امتیاز مجله را زودتر صادر کند چون از دید آنها، این مجله نه تنها برای آنها ضرری نداشت، بلکه ابزاری برای مقابله با کمونیستها بود. آقای مکارم تمایلی نداشت امتیاز مجله را بگیرد و استدلال می‌کرد بعد از گرفتن امتیاز، رژیم متوقع می‌شود که به مناسبت‌های مختلف مثل واقعه ۲۸ مرداد یا تولد شاه، مطلبی در مجله منتشر شود و ایشان نمی‌خواست زیر بار این قبیل توقعات برود. بعدها با تأیید آقای شریعتمداری، امتیاز مجله گرفته شد؛ با این قید که در این قبیل مسائل هم وارد نشود.

□ نظر مراجع نسبت به نشریه مکتب اسلام چه بود و آیا آقای مکارم شیرازی در زمینه چاپ آن با مراجع مشورت کردند یا خیر؟

● تا جایی که اطلاع دارم آقای بروجردی با این کار مخالف، ولی آقای شریعتمداری این کار را تأیید کرده بودند.

□ تأثیر انقلاب اسلامی بر حوزه‌ها چگونه بود؟

● با وقوع انقلاب اسلامی دو جریان درحوزه شکل گرفت که به نظر می‌آید شکاف بیشتری نیز پیدا کنند. جریان اول معتقد است که دین باید حکومت کند و روحانیون حاکم باشند. یعنی از دین یک قرائت ایدئولوژیکی به دست بدهند و پاسخ همه سؤالاتشان را از دین بجویند، این جریان که در حال حاضر جریان غالب در حوزه می‌باشد با به وجود آوردن مراکز تحقیقاتی و تبلیغاتی فراوانی، سعی در اشاعه این ایدئولوژی می‌نماید.

جریان دیگر، که پیرو مشی سنتی‌تری است معتقد است که کارهای حوزه نبایستی با امور سیاسی آمیخته شود. مگر در حد تذکر و ارشاد، به عنوان نمونه می‌توانیم از مرحوم آقامرتضی حائری یاد کنیم. ایشان چند نوبت در جلسات مجلس خبرگان شرکت کردند، اما بعدها از شرکت در آن مجلس خودداری کردند و گاه و بیگاه نیز توصیه می‌نمودند که در این امور دخالت نشود. به هر حال این جریان در حال حاضر در اقلیت است.

این دو جریان به لحاظ مواضع فکری دارای اختلافات زیادی هستند و فاصله آنها از یکدیگر به مرور بیشتر می‌شود.

□ با تشکر از اینکه در این مصاحبه شرکت فرمودید.